

افغانستان در دام مداخلات سازمانها

وقدرت‌های جهانی

نوشته: عبدالواحد سیدی

دلو 1388 مزار شریف افغانستان

فهرست مطالب

بازتاب روند جهانی شدن افغانستان و افتادن آن در گودال این شبکه - بجران عمیق - روابط درونی جهان با بافتهای محلی - آرامگاه سیاسی - توانایی و عدم توانیر هبران سیاسی - انبوه زدایی جامعه - انفجار درونی نظام تصمیم گیری - دست برد به اراده و امنیت مملکت - سیر و شتاب در چالش های بین المللی - بیگانگی جامعه ما با طرز برخورد موسسات جهانی و نحوه عمل - تأثیرات روانی مسأله بر خورد های جهانی - شرکت افغانستان در فرهنگ جهانی در نظام سرمایه داری فعلی - چرخش یا معامله در مورد افغانستان در ارتباط «معامله آشتی با طالبان» - مکسی در مورد نوشته احمد رشید ژورنالیست مشهور در مورد لحظه های پرچرخش یا «معامله و آشتی با طالبان»

بازتاب روند جهانی شدن افغانستان و افتادن آن در گودال این شبکه

بخش اول

بهمگان معلوم است که قرن بیست و یکم ادامه و مکمل تشکیلاتی و سازمانیافته قرن بیستم است که از روند عمل باز مانده بود. کشور های صنعتی جهان که با از دست دادن امکانات و منابع طبیعی تولیدات کارخانه‌یی مؤسسات اقتصادی خود را رو به فنا میدید و از جانی در آوایل سده بیستم فشار های کشور های آزادیخواهانه سردمداران کشور های بزرگ صنعتی نظیر انگستان، فرانسه، اسپانیه و پرتگال را به آن واداشت که استقلال و تمامیت ارضی کشور های را که در مستعمره خویش داشتند بر سمیت بشناسند که این شناسایی از تمامیت و استقلال، راه پر خونی را در کشور های آزاد خواه کشف کرده بود.

تاریخ مشعر به این حرف است که کشور های آزاد شده این موهبت را به آسانی بدست نیاورند که اکثراً با ریزش باران خون در امتداد جنگ های ویرانگر آنرا بدست آورده اند؛ نظیر افغانستان که قبل از هر دو جنگ تباه کن جهانی که از بستر کشور های اروپایی برخاست، استقلال خود را در زمان شاه امان الله بدست آورد، که این پدیده باعث گسترش حرکات آزادیخواهانه در شرق و جنوب آسیا شده و از آنجا به افریقا راه باز کرد.

امپریالزم جهانی به سردمداری امپراتوری برتانیاز از سیطره روز افزون خلافت اسلامی عثمانیها به تشویش بود و هر روز میدید که بر تعداد متحدین و قلمرو این خلافت که تا دهلیز های اتریش و هنگری و مقدونیه گسترش یافته بود، اروپا را مورد تهدید قرار داده بود. خاصاً جنگ های مدهشیکه به رهبری عثمانیها بخاطر قلع و قم نفوذ مسیحیان اروپایی در بیت المقدس که به جنگ های صلیبی معروف است صورت گرفته

هند که دومین کشور از رهگذر تعداد نفوس مسلمانان در قبل از گرفتن آزادی اش محسوب میشد از یکطرف داعیه آزادی شبه قاره هند را رهبری میکرد و از جانب دیگر امید های موجود بود که در شرق ایشیا يك امپراطوری بزرگ اسلام را در هند فراز نمایند که شاه امان الله در این مورد با شخصیت های بزرگ هندی در تماس بود و حاضر شده بود که این داعیه را شگوفاً سازد . انگلیس که واکنش های سیاسی جهان را زیر نظر داشت و از جانبی نمیتوانست از استقلال هندوستان طفره برود ابتدا با لطایف و حيله های محیلانه ابتدا دولت شاه امان الله را با عمالی که در بین دولت وی به رتبه های دولتی بالا قرار داشتند با ایجاد فته فساد در دستگاه دولت وی با ایجاد انارشی و فساد دولت وی را که فاقد پایه های مردمی بود بی اعتبار و از ملت دور ساخته و راه را برای خیزش مردمی مهیا ساخت و بعداً توسط عمال خود در دو طرف خط دیورند باعث فروپاشی و سقوط دولت وی گردید .

انگلیس که گزینه خوبی را در اروپا آماده داشت و میخواست نادر خان را بعوض او جاه گیر کند ولی معمولاً تاریخ نشان داده است که در کشور ما حوادث تاریخی و نظامی در يك طرفه العین تغییراتی را بار آورده است، این تغییرات آنقدر سریع عمل کرد که پیش از اینکه انگلیسی ها دست بکار شوند، در این منظومه، امیر

¹-مزدوران استعمار در لباس مذهب ، نقش گیری محمد بن عبدالوهاب و بن سعود در بر اندازی دولت عثمانی ، بنگاه انتشاراتی ملا مشک عالم.

حبیب الله کلکانی که یک شخصیت ملی و مستقلاً از تبار تاجک و از وادی پروان بود که به همیاری تمام اقوام افغانستان که از سلطنت دو صد ساله دودمانهای سدوزایی و محمد زایی خسته شده بودند، در لوگر، میدان وردک، و سایر جاها اریکه خود را با تفاهم اقوام بخاطر ایجاد یک امارت سچه اسلامی که خدعه گران در آن دستی نداشته باشند نایل آمد و از همین سبب او خود را خادم دین رسول الله لقب خواندند .

انگلیس که اوضاع را از کنترل خود خارج میدید، جنرال نادر خان را که در اروپا بسر می برد از طریق پاکستان و سرحد و قبایل جنوبی کشور از طریق تنگی لندر بکابل وارد گردانید و در قصر چهل ستون برایش بیعت گرفتند .² نادر خان پسر سردار محمدیوسف، امیر حبیب الله خان را در یک تعهد و بعداً توسط یک غدر فاحش از بین برد و با یارانش بقتل رسانید که از فجیع ترین رویداد قتل های سیاسی زمان نادر شاه در قرن بیستم در کشور ما میباشد .

وقتی انگلیس از طرف افغانستان که به مثال کبیریت به داخل کشور های شرق در امر آزادیخواهی عمل میکرد با ایجاد رژیم ترور نادر خانی در افغانستان خود را بیغم ساخت به هندوستان پرداخت و آزادی آن کشور را به رسمیت شناخت و بعدش هم بخاطر شکستن کشور و مردم بزرگ هند پاکستان را از ادرس ظاهراً اسلام با تباری عمال خویش ایجاد و حدود دو صد میلیون مسلمانی را که در هند بسر می بردند با وجود نقل و انتقالاتی که از رهگذر دینی در منطقه ایجاد شد، دور از هویت اسلامی شان در هند جدا ساخت که جهت مزید معلومات به کتاب «از پاکستان تا قدس» تالیف نگارنده در بخش کتاب تاریخی اریایی بمدیدیت عزیز جرئت، مراجعه و بشکل پی دی اف آنرا دریافت بدارند .

² - افغانستان در مسیر تاریخ ، میر غلام محمد غبار.

از آن که بگذریم پس از جنگ جهانی دوم سردمداران کشورهای غربی مخصوصاً دولت انگلس قصه هیلو کاست (سوزاندن یهودیان در کوره های گاز) که تا حالا توانسته اند مشخصاً انرا ثابت سازند، را رویکار کردند و مشعر به آن بودند که نازیها حدود بیش از چندین میلیون یهودی را که در جنگهای جهانی دوم در اروپا گیر مانده بودند سوزانیدند. (به کتاب از پاکستان تا قدس مراجعه شود) این عامل مهم بخاطر ایجاد ترس و وحشت در بین یهودیانی بود که با پوهای کلان در اروپا کار میکردند و آنها بخاطر نجات جانهای شان حاضر شدند در سرزمین بیت المقدس که حالا قسمت اعظم آن در دست اسرائیل است جا بجا شوند.

در این گیر و دار بعد از جنگ جهانی دوم کشور شوراها (روسیه) رو به ترقی و انکشاف نهاد حدود هشت هزار سرگلوله اتمی این کشور آماده بود تا در میدانهای نظامی اروپا و امریکا را زیر آتش گیرد. و از جانب دیگر با پخش آیدیا لوژی مارکسستی که بعد جنگ جهانی دوم رو به گسترش نهاده بود روسیه شوروی توانست کشورهای را در شرق میانه از قبیل سوریه، عراق، مصر را غیر مستقیم مشمول عنایات و کمک های اقتصادی و فنی خود نماید که ساختمان بند اسوان بزرگترین سد آبی در جهان به کوشش شوروی و به هزینه آنها بتکمیل رسید و لای رویی و تقویه سیاسی عبور راه سوئز که مدیترانه را به دریای سرخ و بحر هند وصل میکرد نقطه عطفی در رویکرد ها و کمک های بی شائبه شوروی ها محسوب میشد. آن کشور توانست روابط خوبی با هند و مستعمرات سابق برتانیای برقرار سازد و افغانستان را در زمان زعامت محمد ظاهر شاه زیر پوشش های اقتصادی و نظامی بلند خویش قرارداد و در موارد فرهنگی نیز جوانان افغان را در عرصه های نظامی و صنایع جنگی تربیت و تجهیز ساخت و یک تعداد از جوانان افغان را به هزینه خود به سایر کشورهای سوسیالیستی از قبیل چکسلواکیا، پولند و جمهوریهای آسیای میانه برای تحصیل جذب نمودند. چون افغانستان حلقه الوصل میان کشور شوراها و پاکستان که متحد نزدیک غرب بود آن کشور را تحریص نمود تا زمینه اشتغالات

فزیکی خود را به اشغال نظامی افغانستان سرعت بخشد تا بتواند در آینده نزدیک با گرفتن پاکستان خود را همسایه هند ساخته و به آبهای گرم برساند .

این مسایل دست بدست هم داد تا افغانستان قادر گردد در ردیف يك تعداد از کشورهای روبه انكشاف قد بالا بکند ولی از آنجائیکه تمام مناسبات این کشوری در محور شوروی در چرخش بود این کشور اجازه نیافت تا از رهگذر فکری و عقیدتی به جهان آزاد ره باز کند .

در این بازیهای سیاسی ایکه افغانستان با شوروی تازه شروع کرده بود در ساحه استقرار بین المللی توانست يك نیروی قوی ای در برابر کشور جدید التاسیس پاکستان قرار داشته باشد چنانچه زمانی میخواست به پشتیبانی شوروی با پاکستان بر سر مسأله پشتونستان در جنگ شود .

افغانستان علی رغم نداشتن راه های تجارتي و سوق الجیشی به آبهای آزاد توانست با همیاری شورویها خودش را منحیث يك کشور قدرتمند بین ایران و پاکستان در امن و ثبات نگاه دارد ، از این روی هم ایران در زمان رضا شاه و هم پاکستان در زمان ریاست جمهوری جنرال اسکندر میرزا و ژنرال محمد ایوب خان که يك پختون از آن طرف سرحد بود و جنرال یحیی خان که تمایل به ایران داشت، مناسبات سیاسی با دریهای بسته داشتند که گاه اشخاصی از این سو و یا آنسو سرحد بخاطر کار و تجارت بقسم غیز قانونی در رفت و آمد بودند که به مناسبات هر سه کشور خطری ایجاد نمیگردد . تنها خطری که پاکستان حس میکرد از جانب جوانان پختونخواه بود که تحت يك برنامه از قبل حساب شده در داخل افغانستان در مدرسه های لیلیه در کابل لیسه رحمان بابا و خوشحال خان) و حتی بعضاً با استفاده از بورسهای تحصیلی در مریوطات شوروی تحت تربیه گرفته میشدند تا آنها در آینده در برنامه های آزاد سازی به اصطلاح پختونستان بکار گماریده شوند که

این بازی در مدت چهل سال زعامت محمد ظاهر شاه بدون پیشرفت و یا عقب نشینی با صرف میلیونها دالر وریل ادامه داشت تا کودتای ثور به این آواز اختتام بخشید .

افغانستان و جهانی شدن

بجران عمیق

بخش دوم

در بخش قبلی مشکلاتی را که از رهگذر توطئه جهانی دامن گیر افغانستان بود تا اندازه ای در معرض پژوهش قرار دادم که منجر به مداخلات و سیطره بازیهای شورویها تحت زعامت محمد ظاهر شاه گردید . حالاً میخواهم از این قلم بجرانهای را که دامن گیر منطقه و جهان است که کشور ما در محراق خطر آن قرار دارد بازتاب دهم:

بجران عمیقی که امروز فرا روی کشور های منطقه و جهان قرار دارد خاص فلان یا بهمان حکومت نیست این بجرانها که از رده های شعبات حکومتی شروع و عمق آن تا خود دیموکراسی پارلمانی و حتی رده های بالای تصمیم گیری و تئوری پردازی کشور را در بر گرفته است . این بجرانات عمیق با وجود شدت تأثیر آن در افغانستان تا هنوز حس نشده است و دلیل آن نیز این است که مردمان این کشور همواره از چاله فرار و در چاه افتاده اند و یا بر عکس آن .

ما در سال موجوده (1388هجری/2009-10) شاهد چالش های چشم گیری در سطح شکل گیری تشکیل و راه اندازی يك حکومت با معیار های عدالت اجتماعی و انتخابات سراسری سری آزاد بودیم . هر چند در این راه مشکلاتی ایجاد گردید که خوشبختانه کشور ، متفکرین ، نیروهای موشگاف و متفکر جامعه مخصوصاً اخبار نویس ها و پژوهش گران با آرامی از کنار آن گذشتند . علی رغم کار و

کوششی که در قانون اساسی کشور پیش بینی شده بود تخطی های در راه نانتخابات صورت گرفت که تا اندازه قابل ملاحظه بی کشور و روند دیموکراسی و شفافیت اجرای قانون را فلج ساخت و یک نظام خود ساخته شده گروپی شبه انتخابی را بوجود آورد که از هر حیث دولت داری را در افغانستان به شکل نهایت ضعیف آن به تمثیل کشیده و هر چند آنرا معیوب ساخت .

در افغانستان ساختار یک حکومت با ارزشهای دیموکراسی آنطوری که قانون اساسی کشور تثبیت کرده بود بر مبنای انتخابات شفاف عملی نشد که آگاهان سیاسی آنرا از جمله انتخاباتهای مشکوک که در آن جعل کاری و تقلب به پیمانہ کبیری صورت گرفته بود هم دولتی را که باید زمام اقتدار کشور را در دست گیرد و هم نیروهای بین المللی دیده بان و نظارت کننده را بی اعتبار جلوه داد که در نتیجه آن معاون اداره سیاسی ملل متحد در کابل مستعفی و سبک دوش گردید و کا آیده خودش شخصاً به ناکامی خود به آنچه جهان ، دولت های مشترک در فعل و انفعالات جاری در افغانستان و مردم توقع می بردند بر شمرد .

ارگانهای تصمیم گیری باوجودیکه از حرکات قانونی کشور یک کمی فاصله گرفتند ناگزیر این انتخابات ناکام را قانونی اعلام کردند زیرا در اینجا از یک سو فشار های اقتصادی به دو باره پرداختن بیک دور دیگر ، نبود امکانات ، امنیت ، نبود اطمینان در برگذاری یک دور دیگر انتخابات شفاف ، این ارگانها تصمیم گیری سیاسی را بجای تصمیم گیری دیموکراتیک در زمینه مسائلی که با مرگ و زندگی جامعه در ارتباط است مرجع داشتند . گرچند این تصمیم گیری خود از نشانی معیوبیت اثراتی داشت اما با آنهم جامعه را از حالت یک تشنج موجهه با ایجاد یک حکومت مفلجوج نجات بخشیدد .

در کشور تقریباً هشت سال از روند نابود سازی رژیم طالبان میگذرد و از چهل و سه کشور نیروهای امنیتی با امکانات عصری نظامی در افغانستان جا بجا شده اند تا جلو طالبان و ترور القاعدی ها را بگیرند . همین

دیروز از طریق رسانه های خبری اعلام شد که افغانستان بیشترین تلفات را اعم از مردمان ملکی ، پولیس ، نظامی و قوای حافظ صلح در افغانستان داشته اند ، سطح واقعات دلخراش حملات پیشمرگانه دشمن براتب زیاد تر از سال گذشته و سالهای پار بوده است بقسمیکه ما شاهد درد ناگزین حوادث در پایتخت کشور در سفارت هندوستان و جاده میدان هوایی و جاده مشرف به شاهراه جلال آباد در نزدیکی های گمرک ؛ در کدهار ، در هلمند ، در پکتیا و لغمان و کرها و خلاصه در سراسر افغانستان بودیم . در اینجا سوال ایجاد میشود که چرا جامعه جهانی که در این کشور نیرو پیاده کرد تا امنیت ما را تأمین سازند و جلو تروریزم را بگیرند ولی بر عکس ما دیدیم که در موجودیت هشت هزار سپاهیان انگلیسی در هلمند تقریباً اضافه تر از نیم مناطق هلمند خارج از کنترل نیروها و سازمانهای دولتی و قوای نظامی غربی (انگلیس) بوده است که این خود کار شکمی و عدم صداقت این نیروها را در امر تأمین امنیت در منطقه نشان میدهد .

افغانستان علی رعم مبالغ هنگفتی که از آدرس جهانی با دست باز داخل کشور گردید که نه دولتمردان افغانستان و نه هم کشور های کمک کننده توانستند يك سیاست جامع ، شفاف و مشخص را در زمینه مسائل شهری ، محیط زیست ، مسائل خانوادگی و جندر ، احیاء ساختمانها و موسسات کشاورزی که مد در تولیدات کشاورزی و سر سبزی و به سازی محیط زیست می شود و کشور را از کمبود آذوقه نجات می بخشد ، ایجاد و پردایش در ساختمانهای انرژی که خیلی در کشور اهمیت دارد ، هر گز قدم مثبتی گذاشته نشد و آنهمه سرمایه های هنگفت باد آورده قبل از اینکه به درد اقتصاد و امنیت این کشور مصرف گردد ، ساختمانها و موسسات دیگر را که در نظم عامه و رفاه همگانی اهمیتی نداشته است در غباری از جعل و تزییر و فساد گسترده اداری پدید آورد . که این خود بی توجه بی سازمانهای جهانی را در امر درست بکار گیری از منابع را نشان میدهد که عامل اساسی آن نداشتن استراتیژی ملی و سراسری در شئون این کشور میتواند عنوان شود . اگر به انتقاداتی که از خارج میشود توجه کنیم حتی يك سیاست مشخصی هم وجود

ندارد . واگر چنین سیاستهای هم وجود میداشت نظام سیاسی افغانستان بشمول امریکا و کشور های ذیدخل در قضیه افغانستان توانائی لازم را برای انسجام بخشیدن و اولویت دادن به آنها نداشت . فقدان يك سياست مشخص آنچنان نظام تصمیم گیری افغانستان را از هم گسسته است که رئیس جمهور کرسی در اکثر نطق های رسمی خود بطوری سابقه از فساد و عدم همکاری ارگانها در افغانستان حرف زده است . او حتی بارها از بی برنامهگی و بد برنامهگی نیروها و قوتهای خارجی که اکثراً با حمله به اهداف غیر نظامی خانواده های ملکی را بکام مرگ کشیده است مجدانه آواز بلند کرده است . و از عدم برنامه های مشخص نظامی که استوار بر معلومات اشتباه و شبه ناک بوده است معترف شده است .

مشکلاتی را که در افغانستان ریشه های چندین صد ساله دارد و خاصاً از هم پاشیدگی سی سال اخیر کشور را به طوری معیوب ساخته است که هیچ نهادی به شمول ریاست جمهوری ، قوت های خارجی ، پارلمان ، قضا و سایر موسسات امنیتی قادر نگردیده اند تا این بجران را که از اوایل دهه 50 در این کشور تشدید شد و بازتابی از مشکلات بنیادی را که هیچ رئیس جمهوری ، خواه از رژیم های گذشته ، مجاهدین و حتی رئیس جمهوری رژیم بعد از نشست بن نیز توانسته اند به آن فایق آیند . این مشکلات سیاسی باعث شده است تا نهاد های اصلی اجتماعی نظیر خانواده و مدرسه و شرکت نیز دچار بی ثباتی و تزلزل شوند .

دها مصوبه ها ، بصد ها موسسات غیر دولتی در خارج از چوکات وزارت زنان که هر يك می بایست بر زندگی خانوادگی تأثیر گذار می بود نه تنها اثرات فوری نداشته اند بلکه يك دیگری را نفی یا نقض کرده اند . که باعث شدت بجرانهای خانوادگی که به خود سوزیها و جامه دریاها و طلاقها منجر شده و بجران خانواده را به شدت وسعت بخشیده است .

در زمینه تعلیم و تربیه ، بودجه های کلانی برای ساختمان مدارس درست موقعی اختصاص یافت که جمعیت مدرسه بشدت رو به کاهش گذاشته بود ، این در کشور باعث شد تا تعداد زیادی مدرسه ها از نو ساخته شوند در حالیکه این مدرسه ها اکثراً عاری از ستراتیژیهای نصاب درسی ، (کتاب، قرطاسیه ، آموزگاران حرفوی با تجربه ، برنامه های درسی، نبود کارگاههای آموزشی حرفوی ، منطقی از قبیل فرش بافی ، آشنایی با طریقه های کشاورزی، نبود مدرسه های تخصصی مسلکی از قبیل میخانیکی ، تخنیک، کشاورزی و سایر فن آوری های عصری که عمران و بازسازی کشور به آن سخت نیازمند است) بود .

مؤسسات و شرکت های اقتصادی به صرف همین که در کشور اقتصاد بازار حاکم است در يك فضای سیاسی بی ثباتی فعالیت میکنند که از امروز به فردا تکلیف شان در برابر دولت و سیاست های آن روشن نیست . انتقال موثر های کهنه از هر گوشه جهان و فعال سازی آن در يك خط وسیعی از تجارت بازار باعث این شده است که اصلاً دولت وظیفه خدمات ترانسپورتیشن شهری و انکشاف آن را از طریق ایجاد معابر زیر زمینی با امکانات عصری بکلی فراموش کند بقسمی که اگر رئیس جمهور و یا مامور ارشدی بخواهند از يك گوشه شهر بگوشه دیگر آن عبور کنند ، موظفین ترافیک مجبور خواهند بود تا همه راه های شهر را بر روی عرادجات ببندند . در غیر آن حرکت شان ناممکن میگردد . در حال حاضر شرکتهای و مؤسسات اقتصادی در يك حالت بدی در کشور قرار دارند . اکثر دستگاہهای تولیدی که از همان آغاز سالهای جنگ وجود داشته اند تا بحال بحالت توقف قرار دارند که کوچکترین توجه ای نه از دایره کمک های وافر بین المللی صورت گرفته و نه هم دولت به آن توجه کرده است نظیر آن فابریکات جن و پرس در شمال کشور ، تاسسیات تولید کود کیمیاوی و برق حرارتی مزار شریف ، فابریکات اسپین زر ، و باختر در شمال ، سیلوهای حجیم و بزرگی که با صرف ملیونها دلار قبلاً ساخته شده است در حالت بدی رو به تخریب از عوارض جوی است .

تیل های که به کشور وارد میشود مطابق به قانون خود وضع کرده امرای بازار از پایانتین کیفیت بر خوردار است . که این باعث میشود 35 بار بیشتر اسد سلفوریک و سایر گاز های کاربونیک که باعث خرابی محیط زیست و صحت همگانی میشود توريد میکند .

در مورد استعمال از معدنیات آنچنان آئین نامه های بفرنجی وجود دارد که در نتیجه آن نه دولت قادر میشود این معدنیات را به مزایده بیندازد و نه هم مزایده چی کامیاب میشود تا برنده گردد . که عاقبت این مسایل مانند مس عینک در بین هاله از فساد گم میگرددند .

در مورد تولید و توريد دارو ها کمتر توجه صورت گرفته است که علی رغم ایجاد شفاخانه ها ادویجات فاقد کیفیت موثره میباشد که هم مرکز است و هم نواقص اقتصادی را بار می آورد . این پیچیدگی های که در نظام اداری موجود است بخش بزرگ فعالتهای اقتصادی را مختل میسازد که در عین حال دوباره کاریهای مسئولین دولتی و پاسخ های سرسری آنان بر هرج و مرج موجود دامن می زند .

نظام سیاسی کشور با تلون مزاج خود و اینکه رأی و تصمیم خود را دائماً عوض میکند باعث شده است تا وضع برای سایر نهاد های اصلی جامعه که در تلاش حفظ خود هستند پیچیده تر شود .

باید اذعان داشت که این سردرگمی در تصمیم گیری مختص به دولت افغانستان نیست . دولت های امریکا ، فرانسه و المان و ژاپان و انگلستان و ایتالیا هم مانند کشور های کمونستی سابقه دچار همین وضع هستند . بطور مثال در آخرین روز های انتخابات افغانستان بانو هلری کلنگتن مشعر به این بود که موجودیت عساکر آمریکائی در افغانستان بی فایده است و ما نباید بی موجب جوانان خود را در افغانستان از دست بدیم و همین مقوله از زبان صدر اعظم انگلیس گوردون بررون نیز زمزمه شد ، ما در عمل دیدیم که امریکا نه

تنها عساکر خود را از افغانستان بیرون نکردند ، بلکه تصمیم گرفتند به تعداد چندین ده هزار نفر به نقرات سابقه خود بیافزایند که تعداد آن محتملاً به اندازه نیروهای شوروی سابق در زمان اشغال افغانستان خواهد شد .
که این نمونه ای از تناقض و سردرگمی تصمیم گیری کشورهای بزرگ میباشد که منباب مثال عرض شد .
در مباحث آینده عواملی را که ماشین تصمیمی گیری سیاسی را در سطح جهانی زیر فشار روز افزون قرار میدهد بحث هایی خواهیم داشت .

افغانستان و جهانی شدن

بخش سوم

روابط درونی جهان با بافتهای محلی:

نهاد های سیاسی افغانستان اصلاً در موقعیتی نیست که اصولاً بتواند حتی سازمانهای قدیمی و منسوخه را تبارز دهند و به نمایش بگذارند و یا لا عقل آنرا از خود دور سازند . در افغانستان احزاب سیاسی بعد از سال 1960 تا سالهای 1990 به بعد به دو آدرس متضاد و ناهمگون خود شان را در بستر مناسبات سیاسی و نظامی بارور ساختند ؛

از بستر کمونیزم و مارکسیزم آغشته به ناسیونالزم ملی گرایانه از دو تبار پشتون و غیر آن .

از بستر ایدئولوژی اسلامی از آدرس جوانان مسلمان افغانستان که بعداً به احزاب هفت گانه و هشت گانه در سالهای جهاد عرض وجود کردند .

رویداد یازده سپتمبر یا دروغ بزرگ امریکا در برابر دو کشور افغانستان و عراق که در اولی القاعده و رهبران طالبان را می جست و تعقیب میکرد و در کشور دومی سلاحهای کشتار جمعی را می جست که شرح ناموفق بودن در هر دو تلاش که با حدیث صداقت استوار نبود بجایی نرسید که هر دو حالت ناموزون انفعالی امریکا جهان شمول بوده و تبصره بالای آن وقت گیر و بی فایده است . صرف چیزی که اهمیت دارد ما روند ساختار تشکل ملت سازی را در دو جو مختلف به نقطه محراقی پژوهش خود قرار میدهیم .

باز هم اولی از آدرس کمونیزم و مارکسیزم و دومی از نشانه امپراطوری بازار

بعد از سالهای 1960 تا 70 افغانستان شاهد برپایی برنامه های سیاسی از نشانی کشور به اصطلاح «شوراها» بود. زمانیکه این ایدئولوژی در افغانستان پهلو باز میکرد جوانان ما به واژه های از قبیل اقوام محروم، اقوام برادر، جهانی شدن و همبستگی پرولتاریای جهانی، نجات زحمت کشان از یوغ فیودالیزم و امثال آن عنوان میشد. از سایر فعالیتهای این واژگان بجز اقوام محروم و برادر سایر اصطلاحات جا باز نکردند و صرفاً اقوام برادر در کشور از سوی حزب به سر قدرت عنوان میشد که در نتیجه آن این حزب (خلق) در بین خود بدو فریکسون خلق و پرجم برهبری نور محمد ترکی و پسانترها حفیظ الله امین و در جناح پرجم برهبری بېرک کارمل، و دکتر نجیب الله راه خود را با سازمانهای بیرون مرزی و فرا جهانی از آدرس شوروی باز گذاشتند.

دومی جوانان مسلمان افغانستان که از زمان مرحوم محمد داود خان سرکوب آن آغاز شده بود توانست در مقابل حملات مرگبار و بی رحمانه حزب خلق که قبلاً همدگر خود را خوب می شناختند در داخل کشور مقاومت ثابت داشته باشند، زیرا ماشین قدرت بدست حزب خلق بود. روی این ملحوظ آنان منحیث اولین مهاجرین افغانستان، خاک وطن را ترك گفته به همسایه های شرقی و جنوبی جهت سازماندهی فعالیتهای سیاسی خویش متصل شدند.

سال 1359/1981 نقطه درد ناکی در تاریخ دیپلوماسی امریکا محسوب میشد چرا که دولت نوپای خمینی کلیه منسوبین سفارت امریکا را در تهران به محاصره و گروگان کشیده بود که تلاش های کارتر در مقابل

نفس های تند پیروان «خط امام» امریکا را بیشتر نا توان ساخت که با تعویض زعامت امریکا به ریگن امریکا موقعیت و ستراتیژی نظامی خود را در منطقه آسیای جنوبی که با شرق اوسط همسایه بود، تغییر داده از طریق سازمانهای اطلاعاتی خویش توانست در پاکستان ریشه های عمیقی را ایجاد کند .

از فعل و انفعالاتی که بین حکومت امریکا و پاکستان و مجاهدین افغان که درین بیست و اند سال سر فصل اخبار و اطلاعات جمعی در جهان بوده است صرف نظر کرده و به مطالبی می پردازیم که بعد ازین در افغانستان پایه می باشد .

دهه 21 میلادی که ما در ابتدا و دهه شروع آن قرار داریم خیلی مطالب را در ستراستراتژیهای جهانی و موازنه و برهم زنی قدرت های کبیر در قبال داشت که از آن جمله کامیابی مجاهدین از طریق ترك قوای اشغالگر شوروی از افغانستان سقوط دولت دست نشانده شوروی در کابل و کشایش اولین قدم های مجاهدین در افغانستان به منظور کسب ساختار های قدرت دولتی در افغانستان که از همان آغاز با چالش های داغ نظامی و کشایش جنگهای دامنه دار که از بیرون سازماندهی و حمایت گسترده میشد در تمام کشور مخصوصاً ویرانی کابل گردید . و در ساحه بین المللی سقوط ابر قدرت شوروی در نتیجه این انفعالات، فرو افتادن دیوار برلین و وحدت اروپا با یکجایی بلوک شرق و تحولات عمیق در کشور های بالقان و غیره می باشد .

تمام فعل و انفعالاتی را که در عرصه های سیاسی از آغاز حکومت مجاهدین تا بحالا در افغانستان جریان دارد از نشانی تبار و اقوام بظهور رسیده اند . جنبش عبدالرشید دوستم یکی از خط های پر قدرت قرمزی بود که اگر

رهبری درست میشد میتوانست به سود اقوام اوزبیک کار های موثر و دوامداری را در عرصه ایجاد باوی سیاسی بخاطر موازنه سیاسی بین اقوام که حالا بیک تبار تکیه کرده است (پشتونها) بانجامد . دولت مجاهدین برهبری آقای پروفیسور ربانی نیز قبل از اینکه استقرار یابد با دو شاخ، پر قدرت حزب اسلامی برهبری انجنیر گلبدین حکمتیار و جنبش شمال برهبری عبدالرشید دوستم و شاخه ای از حزب وحدت اسلامی که آنهم از گریبان ملت هزاره توانست ثبات را در کشور بیاورد و از غارت و قتل و جنگهای سلیقه ای جلوگیری نماید .

طالبان که از ادرس اسلام ناب سخن میگفت و در قدم اول این دکورین را داشت که میخواهد جنگ و برادر کشی را در بین اقوام و قوتهای افغانستان خاتمه بدهد و بعد از کامیابی زعامت را به محمد ظاهر شاه، شاه سابق بسپارد . اما دیده شد که نه تنها طالبان توانستند جنگ ها را خاتمه بدهند بلکه این جنگ ها بصورت گسترده باعث کشتار خود شان (طالبان اصلی که در بین آن علمای دینی و قاریان قرآن به وفور بود) و سایر اقوام کشور در چندین جنگ هولناک گردیدند .

اگر ما قادر باشیم که به اسناد پشت پرده سیاستهای جهانی که شاید يك سده بعد در موزیمها به نمایش و در دسترس قرار گیرد، دست رسی داشته باشیم می دیدیم که در پس این همه فعل و انفعالات که باعث زوال حزب خلق (وطن) مجاهدین، طالبان و همین حالا دولت انتخابی آقای کرزی و فلج دها احزابی که در فوق ذکر شد چه دستهای از بیرون از سرحدات و ماورای منطقه در کار میباشند ؟

راویط بافتهای محلی:

در افغانستان سازمانهای قدیمی وجود داشته اند که دولت علیه افغانستان این سازمانها، از قبیل وزارتخانه ها، و اداراتی که مجوزه های جدا گانه چون امور مالی، امور خارجه، دفاع و امنیت داخلی و خارجی، کشاورزی، بازرگانی، اداره پست و ارتباطات و فن آوری های مربوط به آن، حمل و نقل، تخصیص داده شده اند، ادارات محلی و ملی افغانستان و سایر مجالس قانونگذاری کمیته ها و کمیسیونهای خاصی دارند که به مسایل این حوزه ها می پردازند. ولی دولت و حکومت هر گز توانسته است روابط درونی این بافت ها را با داشتن حتی متفکر ترین و و مقتدر ترین آنها، قادر به حل ان نیست، مشکل روابط درونی بافتها است: یعنی اینکه فعالیتهای تمامی این واحد ها را چطور با هم هم آهنگ کرد. تا بجای آثار و نتایج متناقض و متنافی و شلوع کاری، برنامه های منظم و منسجم ارائه دهند.

تجربه های دولت داری در گذشته این را نشان میدهد که کلیه مشکلات اجتماعی و سیاسی با شئون اداری کشور که همچون تار و پود بهم بافته شده اند جامعه را یکی از دیگری متأثر و یا با هم پیوستگی و ربط میدهند. برای مثال انرژی بر اقتصاد اثر میگذارد و اقتصاد به نوبه خود بهداشت، و آموزش و پرورش، و زندگی خانوادگی و کار و هزاران چیز دیگر اثر گذار میباشد. هر قدر کوشش شود تا این پدیده ها بصورت مستقل عمل کنند که برای جدا سازی آن که خود ما حاصل ذهنیت اقتصاد بازار است، فقط به سر در گمی و فاجعه می انجامد که اکثراً تساند و دوستی های ادارات و موسسات بین المللی از طریق ایجاد دفاتر رایزنی و مشورت فعال عرصه را برای تصمیم گیری حکومت و پایگاه های قدرت تصمیم گیری تنگ میسازد که اکثراً فاجعه آفرین و درد ناک است همین امروز از طریق رسانه های تصویری شاهد بر بیانیه آقای رئیس جمهور کرزی به زبان انگلیسی بودم که میگفت «یا بگذارند یا ترکم دهند» که این رایزنیهای بالقوه

خارجی می‌خواهند در سیستم‌های دولت داری دولتی مزورانه خودشان را از مجراهای غیر اخلاقی و مخالف با عرف بین‌المللی و رابط بین‌الدول که در کنوانسیونهای جداگانه حد و حدود آن از طرف جامعه ملل مشخص است بر دولت قانونی افغانستان که حق مسلم ملت افغانستان است مسلط و یا بعباره پوست کنده تر دولتی در میان دولت ایجاد کنند. از همین سبب است که قدرت‌های خارجی بار بار می‌خواهند در تمام سازمانهای که در فوق نام گرفته شد نفوذ داشته باشند.

از نگاه دانشمندان حقوق دولت این مسأله فقط در سر درگمی و فاجعه می‌انجامد که حاصل ذهنیت جهان‌صنعتی است، این ساختارها نا‌همزمان اعم از داخلی و سازمانهای نامرئی بیرون مرزی که در بین ساختارهای داخلی ذینفوذ هستند این را می‌رسانند که ساختار تشکیلات دولتی کنونی هرگز نمیتواند به منازعات پایان‌ناپذیر حقوقی و قومی بر سر قدرت و بیرون‌هستن هزینه‌ها (هر اداره‌ی سعی میکند مشکلات خود را با بقیمت ایجاد مشکل برای دیگری حل نماید) که به ایجاد عوارض جانبی متعارض و فساد منجر میشود. و بهمین علت است که هر تلاش دولت برای حل مشکلات به ایجاد مشکلاتی جدید و غالباً بدتر از مشکلات اولیه منتهی میگردد.

با وجودیکه حکومت آقای کرزی کوشیده است این مشکل رابطه درونی بافتها را از طریق تمرکز بیشتر حل کند و شخصیت‌های پر قدرت جدیدی را وارد صحنه‌های سیاسی کشور می‌سازد و همیشه آرزو میکند این رهبران انتخاب شده توسط وی، بدون توجه به عوارض جانبی مخرب سعی کنند تا جامعه را متحول بسازند ولی سرانجام دیده میشود که عمر حکومت‌شان نیز با تداعی به این ارمان سپری و ختم می‌شود پیش از اینکه این عوارض جانبی مخرب از بین رفته باشد که حتی تمرکز قدرت هم توانسته است گره‌کشا باشد.

در چنین حالاتی ما در دور گذشته حکومت آقای کرزی شاهد اقدام دیگری از جانب شان که از روی درماندگی انجام شده است و آن ایجاد کمیسیونهای مشترك وزارتخانه ها بوده است که وظیفه داشتند تصمیمات را هم آهنگ نمایند و یا مورد تجدید نظر قرار دهند، ولی دیدیم که این کار نتیجه ایجاد مجموعه دیگری از فلترها یا صافیهای است که تصمیمات باید از آنها بگذرند. که این کار نتیجتاً پیچ و خم های اداری را از این هم پیچیده تر ساخت که باعث کندی روند پیشرفت کشور توسط کسانی شده است که جهان را در عینک سیستم های بین المللی بازار که چند سال است ما را به آن چسبانده اند می باشیم.

آرامگاه سیاسی

بخش چهارم

قسمیکه دیده میشود روز تا روز فریاد اعتراض آمیز برای یافتن رهبر مطمئن و مقتدر بلند تر میشود و به اشتباه مردم به این تصور که ناشی از کار سازی استوره های اقتدار که کلاً رهبران دیکتاتور را در بر می گیرد که تصور میشود آنها میتوانند منحیت ماشین های برقرار سازی نظم بین مردم باشد ، در حالیکه اگر تاریخ معاصر افغانستان را بگردید به اولین پدیده شومی که همیشه دیموکراسی را در پیشگاه عدالت قربانی کرده است رژیم های فاشستی و دیکتاتوری بوده است . در این نوع رژیم ها عامه هرگز یارای آنرا ندارند تا از رویکرد های واقع شده در محیط و ماهول خود انتقاد نمایند و یا کار های انحرافی قدرت را بر روی قدرت مداران بکشند و یا لا اقل آنها را در سر جایشان مصلوب نگهدارند . اگر چنین حرکتی ندرتاً در جوامع ایکه دارای رهبری دکتاتوری میباشد بوقوع پیوندد زندانها مملو از مردم می گردند که ما نظیر آن را در سلطه های شاهی و بعداً در هر دو نوع جمهوری خانوادگی (محمد داؤد خان) و جمهوری دیموکراتیک خلق تجربه کردیم . در این نوع حالات جامعه سکون خویش را در مقابل فعل و انفعالات بالنده افزایش می دهد و جمعیت های مردم کار آئی های سیاسی خود را از دست میدهند که سر انجام این حالت به انهدام رژیم و از هم پاشیدگی نظم اجتماعی میگردد .

در کشور ما با وجود این که مردم دارای دیموکراسی شبی هستند و میتوانند افکار و نظریات و اعتراضات خود را تا عالی ترین مرجع کشوری ادامه بدهند و برسانند ولی اگر نیک دیده شود امروزه آنقدر زوال و از هم پاشیدگی سازمانها و نهاد های جامعه شتاب گرفته و آینده آنچنان تیره و تار جلوه میکند که هزاران نفر در کشور حاضرند بخشی از آزادی خود (البته ترجیحاً آزادی دیگری) را بدهند تا نظام اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی جامعه مجدداً نظم پیدا کند . حتی خود رهبرها هم در مورد بهتر شدن آینده در حالت بد گمانی و شک و تردید بسر میبرند . در این حالت که کنترل اقتصادی مضافاً از توانایی های دولت قانوناً خارج ساخته میشود و به شانه های بدون مسئولیت بازار حمل میگردد جامعه را بمرگ قریب الوقوع هشدار میدهد ، زیرا در چنین نظامات دیموکراسی بازار که در افغانستان و نظیر آن از جانب موج هایی بین المللی قانونمند گردیده است دولت آن توانی را هرگز نمی یابد تا نظام بازار را با ارائه و پرداختش موسسات و شعبات دفاع از حقوق کارگران انتظام نوی بخشند تا بازار همچنانیکه در قانون مسجل است بدون مداخله موسسات دولتی توسط سندیکا ها و اتحادیه های مشابه کارگری کنترل و در زمینه موسسات قانونساز دولت مکلفیت پیدا میکنند تا بخاطر زنده نگهداشتن حقوق عامه این موسسات را یاری رسانیده و قدرتمند نگاه دارند و نظام کار و اشتغال را از همان آغاز زندگی در مهد کودک تا دوره نوجوانی و جوانی و بالاخره سالمندی مسلسل و بدون وقفه بسازند که در کشورهای انکشاف یافته اتباع آن این مجال و سعادت را می یابند . اما در کشورهای نظیر افغانستان ، پاکستان ، و سایر کشورهای آسیایی امکانات بر آورده شدن این برنامه به معضلات ارمانی اجتماعی ای تبدیل شده است که مردم هرگز به آن نمیتوانند توفیق یابند . از همین سبب است که روز تا روز ماحصل فعل و انفعالات اجتماعی و اقتصادی کشور در صندوقهای بازار می ریزد بدون آنکه توانسته باشد این واریزی های سرمایه از صندوق های نظام انکشافی سرمایه بیرون ساخته شود و در عرصه های شئون اجتماعی مصرف شود و اگر این حالت ادامه پیدا کند ما در مدت کمی نسل جدیدی از فقرای را که در

روی جاده‌ها تولد شده و بزرگ گردیده و بالاخره در روی جاده می‌میرند شاهد خواهیم بود که نظیر آن در کشور پهناور هند همین اکنون وجود دارد که نه دولت و نه هیچکس نمیتواند این گروه عاطل را نجات بخشند . وقتی کشور هندوستان با آن غنا مندی طبیعی و توانائی‌های کدوری تواند چنین قشری را از میان بردارد کشور ما هرگز قادر بچنین کاری نخواهد شد و بجاست که بگوئیم طبقه فقیری از مردم و نسل موجوده در این قربانگاه به آرامگاهی که مسبب آن جهانی گری و آزادی لجام گسیخته سرمایه است مدفون خواهند شد .

معهدا ، رهبری قدرتمند و حتی خود کامه چندان ربطی بکارائی ندارد . . شواهدی در دتا نیست که نشان دهد اتحاد شوروی که رهبریش بطور قطع «قوی تر» و «قدرت ورزتر» از ایالات متحده و فرانسه یا سوئید بوده است در اداره امور کارائی بیشتری داشته باشد ، زیرا آن کشور (اتحاد شوروی سابق) به استثنای ارتش و پولیس مخفی و چند کار کرد دیگری که برای بقای رژیمش حیاتی بود ، در همه زمینها - از جمله در مطبوعات - در واقع به يك کشتی طوفان زده می ماند که همه چیزش در هم ریخته باشد . زیرا جامعه شوروی از اثر اصراف و بی مسؤلیتی و رکود و فساد و بطور خلاصه «عدم کارائی توتالیترا» در مدت کمتر از يك سده فلج شده و از اثر زوال و افول قدرت به آرامگاهی ابدی سیاسی خود غنود .

مثال دیگری میتوانیم از المان نازی بیاوریم که در قلع و قم لهستانها و روسها و یهودیان و دیگر گروه‌های «غیر نژاد آریایی» بطور حیرت آوری کارایی داشت ، از جهات دیگر چندان کارا نبود ، ریموند فلچر عضو پارلمان انگلیس و تحصیل کرده المان که خود از نزدیک ناظر شرایط اجتماعی المان هیتلری بوده است يك واقعیت فراموش شده را یاد آور میشود:

« ما به المان نازی بصورت مدلی از کارآیی نگاه میکنیم ، در حالیکه بریتانیا برای جنگ بهتر از المان سازمان یافته بود . در «رور» (منطقه صنعتی المان) نازیها آقدر تانک و نفر برزری ساختند که دیگر قطاری جهت انتقال آنها به جبهه وجود نداشت . آنان از دانشمندان خود چندان استفاده نمیکردند ، از 16 هزار اختراع نظامی که در اثنای جنگ صورت گرفت بعلت عدم کارایی سیستم فقط معدودی از آنها تولید گردید . سازمانهای اطلاعاتی این کشور در کار یکدیگر جاسوسی میکردند ، در حالیکه اتلجنت سرویس بریتانیا کارش در سطح عالی بود . در شرایط که بریتانیایها مردم را بنحوی تجهیز میکردند که با ساختن وسایل آهنی و حتی ماهی تابه های خود به جبهه های جنگ کمک کنند ، این در حالی بود که المانها هنوز هم به تولید کالا های تجملی مشغول بودند ، بریتانیایی ها زنان را زود به جبهه جنگ اعزام میکردند ، در حالیکه المانیها این کار را توانستند انجام دهند . خود هیتلر نمونه کاملی بود از بی تصمیمی . رایش سوم به عنوان نماد کارآئی نظامی یا صنعتی افسانه مضحکی بیش نبوده است.»³

جامعه شناسان معتقد به این هستند که برای ایجاد نظم ، جامعه به چیزی بیش از رهبری قدرتمند نیاز دارد .

تصور دومی در باره گرایش به رهبری قدرتمند ، بر این فرض استوار است که چون شیوه رهبری قوی در گذشته مرثر بوده ، در زمان حال و آینده نیز کار ساز خواهد بود . هر زمانیکه در باره رهبری می اندیشیم ، از اعماق گذشته تصاویری چون داؤد خان ، ترکی و حفظ الله امین و نجیب را در ذهن خود نقش می بندیم . این تصویر در حافظه من زنده می شود که وزیر محمد گل خان مهمند در بازار شهر ك بغلان استاد است و در روز جمعه به اهل هنود شلاق میدهد تا مسلمانان را در یگانه مسجد شهر برای نماز برانند . این تصویر در ذهن ما زنده میگردد که برادران نادر خان بخاطر قتل برادرشان محمد نادر شاه تمام طلبه مکتب را یکجا می

³ - الوین تافلر ، موج سوم ، ص، 552 تا 555 ، ترجمه شهیندخت خارزمی

کشند . این تصویر در ذهن من زنده میشود که شورویها در بازارهای کابل بخاطر جلوگیری از تظاهرات میلیونی مردم کابل دختران مکتبی و مردم های عادی را زیر چرخهای زره پوشها له کردند . به این می اندیشیم که پسر خانواده در سازمان اولیه حزبی بخاطری که درجه انقلابی بودن خود را نشان داده باشد پدر پیر خود را ضد انقلاب معرفی میکند . و این نکته در محراق قدرت در نزد من مجسم میشود که مجاهد مسلح خادم مدرسه ای را بجرم کار کردن در حکومت خلقی در نیمه های شب از خانه اش کشیده و حلق آویز میکند تا فردا پشت مردم از سطوت چنین دهشتی بلرزد .

حالآنکه تمدنها هر کدام الگوی رهبری متفاوتی لازم دارند و چه بسا رهبری که در یک کشور قدرتمند بنظر میرسد ، در کشور دیگری بطور فاجعه آمیزی آدم ضعیف و ناتوانی باشد .

در گذشته کشور رهبری بطور معمول موروثی بود نه اکتسابی . شاهان با پیش کارهای خود با مهارتهای عملی محدودی از قبیل توانایی رهبری افراد در جنگ ، حيله گری لازم در بجان هم انداختن افراد جامعه و با زیرکی در بهره مندی از يك ازدواج مصلحتی احتیاج داشت . لذا در اینگونه رهبری ها سواد و توانایی های ذهنی و عقلانی رولی نداشت . بطور مثال در يك منطقه ای مدیر معارف یا وزیر آن به رهبر گروه یا مملکت می گوید باید بیشتر به مدرسه و اطفال و جوانان توجه شود تا آنها تربیه درست بینند که جامعه به آنها نیاز دارد در جواب همان سر معلم یا مدیر مدرسه و احیاناً وزیر معارف از رهبر چنین کشوری می شنود که دانستن چه بدرد میخورد به طرف مقابل به خطاب تند می گوید : من که مکتب نخوانده ام حالا بالای شما پادشاه هستم حالا شما بگوئید که من دانسته هستم و یا تو که چنان شغلی پست تر از من داری ؟ مرد دانشمند در مقابل آن سلطان احمق مجاف میشود . چنین بود در اروپای قرون وسطی که اطراف پادشاه مکتب نخوانده و بی سواد را نجبا دوکها و کنت ها می گرفتند و بهر حیلتی که دل شان میخواست شاه و مملکت را در آن مسیر می چرخانیدند .

موضوع هر م قدرت در دولت مداری رابطه جدایی ناپذیر و بازتاب پیچیده ای در امر افزایش قدرت دارد که قدرت امروزی دولت ها به این نهاد ها و یا چوکات بندیهای قانونی لزوماً به آن متکی است. از این سبب است که تمدن موج جدید ایجاد میکند تا شرایط و خصوصیات لازم را با عناصر آن در ایجاد یک دولت دیموکراتیک از قبل آماده سازد. این عناصر لزوماً در تحکیم قدرت یک دولت ضروری نمیشد بلکه دقیقاً بر توانایی اش برای استفاده از این ابزارها میباشد که عبارت اند از: تدوین و تصویب یک قانون عالی که تمام ارکان و اعضای جامعه را بتوان توسط آن حمایت کرد. ایجاد مجالس ملی کشوری، شنودن و گوش کردن به گفت و شنودهای مردم دقیقاً بر توانایی چنین دولت ها که دارای نهاد های دیکوکراسی از قبل تثبیت شده میباشد نه به نیروی بولدوزری اش، در قدرت تفکر و تخیلش نه در جنون خود بزرگ بینی اش، بلکه در شناخت وی نسبت به طبیعت محدود و رهبری در جهان امروزه میباشد.

یک چیزی را که تجربه ثابت ساخته است این است که سیر تمدنی بشر این کاروان بشریت را آرام آرام بطرف کمال به پیش میبرد و چه بسا قدرتهای که از دایره این طرز تفکر دور بوده اند و یا نخواسته اند با این کاروان تمدنی یکجا به پیش بروند، بلکه خواسته اند از طریق خود و از سلیقه ای که جای پای در روند تکامل فعلی جامعه ندارد میخواهد خودش را به پیش بکشد که عاقبت راه آنها مانند رژیم های خود کامه به پرتگاه تباهی ختم میشود

ادامه آرامگاه سیاسی

توانایی و عدم توانایی رهبران سیاسی

قسمت پنجم

چنانیکه خاصیت موج صنعتی به ضعف کشیدن رهبرهای کشوری میباشد در جنب خود در نظام بازار رهبران نامرئی ای را پرورش میدهند و به بلوغ میرسانند که هم کاره کشور در سطح ملی و هم کاره جهان در سطح جهانی میباشد. در این حالت توانایی رئیس جمهور صرف نظر از اینکه در کدام کشور و تحت چه شرایطی مدیریت میکند همواره بحث برانگیز بوده و از چیره گی همین رهبران پر قدرت نامرئی متأثر است. بطور مثال رئیس جمهور امریکا با وجودیکه اکثریت قدرت را در مجلس نمایندگان آن کشور از آن خود دارد و مردم امریکا از رئیس جمهوری قانونی شان حمایت میکنند، بحکم شرایط و جو موجود در سپهر قدرت جهانی نمیتواند هرم قدرت امریکا باشد. مثلاً رئیس جمهور امریکا به مثابه فرمانده اعلی قوای نظامی امریکا نمیتواند با دست باز در مسایل نظامی عمل نماید. این رابطه با وجودیکه با قدرت همسوئی دارد نظر به پیچیدگی هاییکه در جو جهانی موجود است نمیتواند از آن به رغم خود کار بگیرد. روابط ریاست جمهوری امریکا با قدرت باز تاب پیچیده روز افزونی دارد که قدرت امروزه لزوماً بآن متکی است. به این علت است که رئیس جمهور امریکا میتواند در کنار دکمه انفجار هسته یی که بوی قدرت نابودی تمامی کره زمین را می دهند بنشیند و مع هذا نی بینیم که همین شخص پر قدرت در برنامه خلع تروریزم جهانی در نقطه آغازین آن یعنی در افغانستان مجبور میشود که از شدت عملیات هولناک طالبان و القاعده دست بسر شود و ناگزیراً این مرد پر قدرت جهانی در

افغانستان از طریق ریاست جمهوری افغانستان با ملا عمر رهبر طالبان توافق و مذاکره را پیشنهاد کند که شاید این ماجرا در سپهر قدرت عجیب بنظر برسد. ما در سطح بین المللی این درماندگی را در چهره کاملترین مظهر قدرت جهانی میخوانیم که هرگز نمیتواند علی رغم پیچیدگی های سیاسی که در آن ارمان و مفاد امریکا مضمراست بهیچ صورت چشم پوشی نکرده و از مقابل همچو واقعات آرام بگذرد. و این انعطاف پذیری رئیس جمهور امریکا در شرایط بحران جهانی به سود قدرت جهانی امریکا منجر میشود چرا که او از ضعیف ترین مهره های شطرنج در عرصه جهانی بخاطر بهبودی مناسبت های امریکا استفاده میکند. و یا زمانیکه در بازیهای سیاسی خود بنا بر خبط ها و اشتباهات ناموفق می شوند مستقیماً رهبرهای محلی را به بی کفایتی و سوء مدیریت و فساد متهم میکنند، در حالیکه واقعیت چیز دیگری را نشان میدهد. واقعیت می گوید که رهبرهای محلی که توسط نیروهای باز دارنده بازار که سر و سرّی با ادارات نا مرئی جهانی دارند اداره میشوند هرگز چنین کاری را نمیتوانند انجام بدهند که در سیاست های بین المللی نا سازگار باشد. در اینجا يك تبانی دو سویه و یا دو طرفه بین رهبران جهانی و منطوقی بوجود می آید که یکی موجودیت دیگری را منطقی جلوه میدهد و طرف دیگر در ساحه جهانی با قدرت بلا کیف خود رهبرهای منطوقی را از سقوط حتمی نجات میدهند.

بطور مثال زمانیکه کوس رسوایی انتخابات 88 افغانستان از بام افتاد و پروسه انتخابات از اثر سوء عمل کارگذاران انتخاباتی بطرف تقلب چشم گیر پیش رفت، در لحظات سرنوشت ساز که باید نتیجه این انتخابات که در هاله از شك و نا باوری به نتیجه دلخواه و دیموکراتیک نرسیده بود، رهبر جامعه جهانی خودش را در آن روز بکابل رسانید و هم پیامهای داغ مبنی بر کامیابی زعامت افغانستان را در انتخابات ریاست جمهوری

ارسال تأیید و پشتیبانی کرد و این کاری بود که از طرف زعامت امریکا و کشور های دخیل در موضوعات افغانستان همه پروسه را کامیاب تلقی کرده و برئیس جمهور کوزی تبریک گفتند .

ولی جهان همانطور که با گذشت هر روزی شاهد رسوائی گردانندگان جهان هستند دور یا زود نسل فردا شاهد خواهند بود که رهبران جهانی در تحکیم آمیزی اش در قدرت موفق نباشند ، بلکه دقیقاً بتوانایی بگوش دادن بحرف دیگران میتوانند آمیزه های حیاتی را بارور و پر قدرت سازند ، نه به نیروهای غول پیکر و تخریب گر نظامی شان . قسمیکه در قسمت گذشته این بحث اذعان داشتم جهان با رهبران خود با قدرت تخیل و اندیشه اش پیروزی حاصل میکند نه با جنون خود جهان بینی و زور بلدوزی خود . چرا که رهبران موج آینده تمامی اشتباهاتی را که قدرت های موجوده در جهان مرتکب شده اند یکسره بالای همه آن خاک می پاشند تا این آتش جنگ و نفرت در بین ملل خاموش گردد . و اما این در صورتی امکان پذیر می باشد که جهان آستن طرز تفکر و برخورد جدیدی در مقابل پدیده ها اعم از مادی و معنوی حاصل کند . یا بعبارة دیگر در ساختار های فرا جهانی رهبری فردا جوی حاکم شود تا بتواند که عدالت اجتماعی بدون کیف و سکتگی را از نو در دنیا مروج سازد .

رهبران فردا علی رغم اندیشه های ارمانگرایانه ای که در مورد شان وجود دارد شاید ممکن است با جامعه نامتمرکز و مشارکت جو تر سرو کار داشته باشند ، جامعه ای که از جامعه امروز براتب پر تنوع تر است . آنها هرگز مثل گذشته نمیتوانند سمبول همه چیز برای همه مردم باشند ، در واقع غیر ممکن است که يك فرد بشری بتواند همه صفات لازم را در خود جمع کند ، رهبری ، احتمالاً امر بیشتر موقتی ، مبتنی بر همکاری گروهی از افراد و یا شورایی خواهد شد . همین امروز ما در افغانستان نشانه های کوچکی از این حرکت

دسته جمعی جهانی را می بینیم . چنانچه آن عده از دهقانان کوچک که توانایی خرید و تهیه ابزار تولید و مخارج کشاورزی را ندارند (این در حالیست که موسسات کمک بکشاورزی قبلاً در بازارهای پول و سرمایه از جانب دولت تحت پروگرام ملکی سازی و رجعت به بازار براج رفته است) ، زمانی میتوانند از کمک های پولی و تخنیکی جامعه جهانی بخصوص اداره انکشافی امریکا بهره مند شوند که بدوریک اتحادیه صادقانه زراعتی همه با هم متحد شوند . ما نظیر اینگونه اتحادیه ها را از سالهای گذشته به اینطرف در موارد کشاورزی ، دام پروری ، احداث باغهای کوچک و پرورش و تولید حیوانات شیرده و ایجاد کارخانه های پروسس لبنیات و اصلاحات در مارکنگ آن پرورش طیور و ماهی را در چهره های اتحادیه های که از صدها یا هزاران نفر متشکل است بکار آغاز کرده اند و موج نامرئی و اما پر قدرتی را در انکشاف اقتصاد در جنب روستاها ایجاد کرده اند که ما بشکل روز افزونی شاهد ایجاد این نوع موسسات در اکثر نقاط کشور هستیم که ایجاد آن نویدی است از پا گرفتن مشارکت مردم در موج فردا خواهد بود . زیرا مزیتی که این رشته برنامه ها در خود دارد حفظ سیستم توسط یک کتله بزرگی از خانواده ها که تعداد آنها به دهها هزار نفر میرسد این موسسات را در برابر نا امنی و عقبات اقتصادی نیز مصئون نگه میدارد در حالیکه فابریکات و موسسات بزرگ صنعتی هر روز از اثر رویداد های محلی و نا امنی و ورشکستگی مسدود میگرددند .

ژیل تویدی در مقاله با چشم انداز نو در روزنامه «گاردین» این تحول را چنین تعریف میکند : «اکثر رهبران جهان با درک این نکته که کره زمین در نزد آنها کوچکتر شده است خود را آنقدر کلی و آنقدر بنیادی و آنقدر وابسته شده میدانند که قوه ابتکار هیچ شخص یا دولت واحدی نظیر گذشته قادر بجل آنها نخواهد بود .» چنانچه ما دیدیم که رئیس جمهور بوش خواست تا درد مردم امریکا را از ناحیه انفجارات تروریستی با حمله به افغانستان التیام نماید ولی حالا که بوش از قدرت ساقط است رهبران جدید نیز توانایی آنرا ندارند که بجنگ

فرسایشی افغانستان نقطه پایانی بیابند و از همین سبب است که سوگمندان به هر حیلتي توصل می جویند . این خود نشان میدهد که ما بطرز دردناکی بسوی تعریف جدیدی از رهبری در حرکتیم نه به این علت که کسی فکر کرده است که این امر خوبی است بلکه بعلت ضرورتی است که طبیعت مسائل ایجاب میکند . مرد قدرتمند امروزی ممکن است بیک شخص نحیف و ضعیف و مردنی فردا تبدیل شود .

هر چند نمیتوانیم طرز تفکر خود را درست یا غلط ارزیابی کنیم . بهر حال در این بحث به نوعی ناجی سیاسی ای از جنس معنوی ضرورت داریم تا جامعه را از چنگال آنچه که همه را با خود در آرمگاه سیاسی اشتباه آمیزشان دفن میکنند به نجات نیاز داریم . در غیر آن نه قدرت ، نه تکنالوژی عصر و نه هم قهرمانان ملی و بین المللی در رأس کار نمیتوانند بحران غایبی که دولت های ملی به آن یعنی تکنالوژی سیاسی تکیه دارند را از بین بردارند .

سرعت یابی زندگی سیاسی میتواند بازتابی از شتاب عمومی رادر تحول فرو ریختگیهای سیاسی و حکومتی امروز تشدید کند . بعبارة ساده تر رهبران امروزی مجبور هستند در چارچوب نهاد های بین المللی قدرتمند که از جهان صنعتی فرمان میبرند کار کنند ، از همین سبب است که این رهبران هرگز توانائی تصمیم گیری سریع درست را نمیتوانند داشته باشند . چرا که تصمیمات یا دیر گرفته میشود و یا بی تصمیمی در امور معنأ حاکم میگردد . مثلاً در سابقه تولیدی فابریکات شوروی سابق هر نوع کالاهای که در فابریکات آن کشور و جمهوریتهایش تولید میشد باید به منظوری شعبه اقتصادی کمیته مرکزی شوروی در نشست های نوبتی اعضای ارشد حزب کمونست شوروی که انهم شاید در سال یکبار دایر میشد حاصل بدارد . از زمان شروع تولید جدید تا ختم آن که تولید این کالای منظور شده از خرید و رسیدن آن به بازار بنا به نبود تقاضا یا پایان بودن جنسیت و یا هم بلندی تثبیت قیم این کالاهای بی لزوم تا دایر شدن دور دیگر کانگره حزب بی جا تولید

میشد که در ذخیره گاه‌های شوروی می‌پوسید . از همین سبب بود که صنایع قوی شوروی در راه رشد خود به تضامیم عاطلانه و مبطل حزب کمونسٲ شوروی مواجه بود که یکی دیگر از دلایل شکست و ناکامی شوروی را تثبیت میکند .

پس از همین سبب است که جهان امروز برنامه حرکت های تولیدی و عرضه و توزیع کالا و سرمایه های خود را با نصف النهار ها همراه در حرکت می آورند تا وقت و سرمایه هر دو با تصمیمات روی عرضه و تقاضای يك سیستم مارکنگ با بهره های مفید را همیشه در سر زمان از آن خود داشته باشند .

افغانستان با مشکلات جهانی شدن

انبوه زدایی جامعه

بخش ششم

موجی که در آینده جهان بعد از دوره صنعتی رویکرد پیدا خواهد کرد جامعه را انبوه زدایی میکند به این معنی که همه نظام اجتماعی را در جهت تنوع و پیچیدگی سوق میدهد .

علمای جامعه شناسی این فراگرد را در تکامل مشابه جانداران میدانند . و این بسیار جالب است که پدیده های سیاسی عصر حاضر « از بین رفتن همراهی عمومی یا جهانی شدن را در جوامع الزاماً می کند » . امروز ما می بینیم چقدر سرمایه های کلانی در برنامه های جهانی شدن افغانستان در راه رشد سالم آن از بین می رود (نظر به آمار رسمی دولت امریکا که از تریبونهای اطلاعاتی پخش شده است حدوداً شصت هزار میلیون دلار کمک را که چهار هزار میلیون آن از طرف جامعه امریکا پرداخت شده است را نشان داده است) را از سال 2002 و قبل از آنکه بدرد رشد ملی بخورد حیف و میل گردیده است که این خود ناکامی همیارهای جهانی را نشان میدهد تا توانی باشد برای جنگ سردی که مردم افغانستان برنده آن محسوب شده است تا با آن بتوانند وطن ویران خود را آباد و نا امنی را به سلامتی تبدیل نمایند . علی رغم این هدف بزرگ و همدردی انسانی که بذریعه افراد دیگری از ملت های دیگر با پرداخت مالیات های سنگین بحکومت های شان از این در آمد های انباشته شده عایداتی و مالیاتی این پولها در راه همیاری های ظاهراً جهانی بمصرف رسانیده شود که

ظاهراً هم دولت های پرداخت کننده و هم مالیه پردازان در اروپا و امریکا از پرداخت آن به ستوه آمده اند که تا چه وقت این پولها در جاهای دیگر نظیر افغانستان و یا عراق صرف شود. لذا حتی يك فرد غربی هم بهیچ صورت حاضر نخواهد بود ما حاصل رنج و تلاش شان بطور مستمر در چنین کشورها بمصرف برسد.

(جای امید واری است که در همین یکی دو روز قبل، دولت امریکا هیئت بلند رتبه بی را تعیین نموده است تا حساب پولهای بمصرف رسیده در افغانستان را که يك رقم کاملاً کیهانی هست بیابند و عاملین فساد و دست برد ها به این وجوه «باد آورده» را از نومورد تفتیش جدی قرار دهند که اگر واقعاً کار در این عرصه جریان پیدا کند باید تمام عمرانات بدون کیفیتی که از بودجه همین وجوه بشمول جاده های اسفالت و عبور راه های عمومی افغانستان بمصرف شان رسیده است، از نزد شان تاوان گرفته شود و یا از نواعمار گردد. در این مورد هم جهان و هم مردم افغانستان مشتاقانه متوجه عمل این هیئت بازجویی بین المللی هستند. ولی قسمیکه دیده شد این هوشدارها تا هنوز جامه حقیقت را نپوشیده و شاید هرگز این مامول عملی نگردد.

در همه کشورها چه صنعتی و چه فقیر و غنی و چه در حال رشد دیده میشود که مردم از نبود «هدف ملی» نبود روحیه فداکاری، و از هم پاشیدگی تدریجی «وحدت ملی» و رواج حیرت انگیز گروه گرایی و بروز اختلافات گروهی به اعتراضات و مرثیه خوانی می پردازند. بحث داغی که امروز در بین کشور های غربی جریان دارد و مانند مرض مسری جامعه ما را نیز درنوردیده است مسأله داغ روز که منظور گروه های سیاسی است موضوعاتی را نظیر مسأله سقط جنین، کنترل تسلیحاتی، تبعیض نژادی، تبعیض علیه بانوان و جنسیت، بیکاری، فقر عمومی، الودگی محیط زیست، نیروی هسته بی و باز داری آن، و امثال آن در سطح ملی و بین المللی آنچنان مطرح میگرددند که نمیشود بی صدا از کنار این مسایل گذشت.

ما می بینیم بی خانه ها بخاطر بدست آوردن خانه با هم متحد می شوند باز نشسته ها برای عدم پرداخت بموقع معاش شان با هم گرد می آیند ، زن آزاد خواهان و «مدافعین حقوق برابر زنان از مردان» تشکیل سازمان میدهند و حتی حکومت ها را زیر فشار قرار میدهند و حرکت های ضد فحشا آغاز بفعالیت میکنند . حتی در اروپا گروه های لختیها (کسانی که برهنه گردی میکنند) و ضد آن ، سازمانهای نازیهای همجنس باز و سازمانهای رهایی بخش همجنس بازان که حتی روح کلیسا نیز مانع از حرکات آنها شده توانسته است ، واقعاً که این حرکات طوری مایه شرمساری جهان شده است که حتی سازمانهای بزرگ ملی را به سختی در انسجام یکپارچگی آن نمیتواند حفظ کند . اتحادیه های که در طول دهها سال با داشتن مرام نامه های دقیق فعالیت میکردند اکنون هر کدام شان از خط مشی سیاسی واحد خود طفره رفته (گریز کرده) و صرفاً برای بر آورده ساختن مقاصد خاص خود مبارزات انتخاباتی را براه می اندازند .

امروز در آمار هایی که در مورد اشتراك مردم در انتخابات ریاست های جمهوری و شورا های مملکتی موجود است، اضافه تر از دو ثلث مردم در این نوع انتخابات اشتراك نداشته اند . مادر کشور خود در شورای نمایندگان شاهد بودیم که اکثر تصمیمات که به سرنوشت آینده کشور تعلق داشت نسبت عدم حاضری یا عدم اشتراك شان به تعویق افتاده است . ما در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان شاهد به کاندیداتورانی اضافه تر از چهل نفر بودیم که اکثر شان نه شناخته بودند و نه از کارایی و پیشبرد مبارزات انتخاباتی می توانستند بدر آیند و نه بکار ریاست جمهوری آشنایی داشتند و نه درس و مکتب این کار را خوانده بودند که بدون آنکه رای کسب کنند در صحنه انتخابات افغانستان ظاهر شدند و بعداً هم اکثریت شان از صحنه ناپدید شدند در حالیکه اشتراك بی لزوم هر يك آنها به صرف اضافه تر از میلیون دالر تمام شده است که در يك کشور فقیری مانند

افغانستان قطره ای بنبابه دریا میباشد . که این نشانه‌دهنده عدم تساند و به بازی گیری سرنوشت سیاسی کشور منجر میشود . امروز در افغانستان بیش از صد ها حزب و گروه خود را به ثبت رسانده اند که اکثر شان فاقد کارآیی و جذب مردم می باشند و آلوده به قومی گرایی و لسان مشربی و سمت نگری هستند . و از همین سبب دروازه های این احزاب برای همیشه بسته می باشد که عدم کشادگی بر مبنای کشش و خواست حقیقی ، مردم را در قبال اهداف و حرکات حزبی فاقد عقیده و ارمان میسازد . در اینجا و هر جای دیگر عمر این اتحادیه ها و احزاب نهایت کوتاه می باشد ، و بدین ترتیب شتاب و تنوع باهم ترکیب می شوند و گروه های سیاسی جدید را بوجود می آورند که اینها هم یکی بعد دیگر از صحنه می پرند .

در اینجا و سایر جا ها تصوراتی در مورد ائتلافهای سیاسی ، اتحادیه یا جبهه های متعدد که وجود دارند نیرو و حضور شان روز تا روز در جامعه کم رنگ می شود و رفته رفته مفهوم خود را از دست میدهد در سابق دولت ها بر مبنای ائتلافهای پایه دار صادقانه در فضای تساند و همدردی و پیشرفت ایجاد میشد و دوام می آورد ولی حالا عمر حکومت های ائتلافی فاقد اندیشه سیاسی حتی در انگلستان ، اسرائیل و ترکیه نیز کوتاه و حتی ناممکن شده است . این ائتلافها هرگز نمی توانند تا انتخاب رئیس جمهور آینده دوام بیاورند یا بلافاصله بعد از انتخابات ریاست جمهوری از هم می پاشند و بدین ترتیب پشت رئیس جمهور تازه برای پیشبرد برنامه هایش خالی می ماند . (همچنان است در ایالات متحده آمریکا زمانیکه از دو حزب مطرح یکی برنده شد ارکان دولت را بدست می گیرد و حزب دومی بدون اینکه تیر خود را از ترکش خالی سازد يك قدم به عقب در پشت سر تصمیمات حزب حاکم قرار میداشته باشند که از این تیر های احتیاطی در بسا موارد دولت بسر قدرت و در يك سخن آمریکا را حمایت میکنند که نشانه ای از وحدت و یکپارچگی يك ملت بزرگ را در بر آورده سازی اهدافش دنبال میکند .)

این انبوه‌زدایی توانایی سیاستمداران را در اتخاذ تصمیمات حیاتی بیشتر محدود می‌سازد. هرگاه مسأله ائتلاف در میان باشد آنقدر خواستهای متلفین زیاد می‌باشد که دولت و یا سازمان و شورا‌هایی که با آنها ائتلاف کرده‌اند از سیل تقاضاها و درخواستهای آنان بسته می‌آیند. این مردمان که موکلین خود را بقدرت رسانیده‌اند از برگه‌های انتخاباتی خود توسط تلفونهای همراه فوتو برداری کرده و به موکل خود نشان می‌دهد که او را با این برگه انتخاب کرده و به کامیابی رسانیده است و از آن بحیث سپر در بر آوردن اهداف شخصی استفاده مینمایند، به این ترتیب سیلی از تقاضاها و درخواستهای خاص موکلین توسط وکلا بسوی مجالس قانونگذاری و ادارات دولتی سرازیر میشوند که اکثراً باعث ائتلاف و ضیاع وقت مامورین دولت و وکیلان نیز میشوند.

گذشته از آن ما می‌بینیم که جامعه با سرعتی شتابان با صد‌ها انباشته‌مطلوب و نامطلوب بسوی تحولات در حرکت است ممکن است در جریان این تحولات تأخیر در تصمیم‌گیری بمراتب بدتر از تصمیم‌نگرفتن باشد. قسمیکه دیده میشود وکلای ملت آنچنان گرفتار کارهای شخصی و موکلین هستند که این آقایان همدگرشان را فقط در حال آمد و شد در شورا می‌بینند که بهیچوجه فرصتی برای تبادل نظر و هم‌آهنگی نظریات پیدا نمی‌گردد. باوجودیکه شرایط هر کشوری فرق میکند اما آنچه در همه کشورها مشابه است تهدیدی است که موج‌آینده متوجه نهاد‌های منسوخ و کهنه دنیای صنعتی گردانیده است. زیرا این نهاد‌های کهنه به هیچوجه پاسخگوی تنوع اجتماعی - سیاسی جدید نیستند بخاطری که این نهادها برای جامعه‌ای ساده‌تر و کندتر طراحی شده‌اند که به‌گل‌نشسته‌اند و کهنه شده‌اند و بزمان حاضر نمیتوانند تعلق داشته باشند. این رویکردها به‌مثابه از بین رفتن همراهی عمومی در جامعه است و بنوبه خود

بمعنای این است که حکومتها بتدریج بطرف حکومت اقلیت که بر مبنای ائتلاف زودگذر و نا مطمئن بنا شده است سوق داده میشوند .

فقدان اکثریت مردم در بافت های حکومتی ، دموکراسی را صرفاً بیک ادعای پوچ و مسخره تبدیل خواهد کرد . این امر مردم را در برابر این پرسش قرار میدهد که با توأم شدن سرعت تحول و تکثر و تنوع گروهها ، آیا هیچ نماینده منتخبی میتواند ادعا کند که نماینده آراء حوزه خود میباشد ؟

در يك جامعه انبوه صنعتی که مردم دارای نیاز های بنیادی میباشدند که از همین سبب همراهی عمومی هدف قابل دست رس بشمار میرفت . ولی جامعه انبوه زدایی شده امروز نه تنها دیگر مقاصد مشترك ملی ندارند بلکه حتی مقاصد مشترك منطقه یی یا ولایتی و شهری هم نمیداشته باشند . و این خود مبین آنست که این فرضیات که مدتهای طولانی در جامعه مستولی و حاکم بود امروز در حل مسائل فراملیتی جامعه امروز و مقابله با مسائل بهم پیوسته ، و ناتوان در همگام شدن با حرکت شتاب آلوده نیازها و مقابله با تنوع و تکثر گروه بندیها ، و خورد شده در زیر بار مشکلات ، در حال متلاشی شدن جلو چشم همگان قرار دارند .

جهانی شدن

انفجار درونی نظام تصمیم گیری

بخش هفتم

بجرانی شدن جهان یا جهانی شدن بحران میزان تعادل مناسبات کاری را در سطوح جهانی برهم میزند

با رشد فن آوری رایانه‌یی و نفوس کانسرسيوم های جهانی فرق بين غنا و فقر به میزان 80 فیصد باعث توسعه بیکاری خواهد شد و 20 فیصد را بغنا میرساند

انفجار دورونی نظام تصمیم گیری

در این قسمت ما از موضع افغانستان و مشکلاتیکه فراروی آن در حوزه فعالیت‌های جهانی شدن که با آن پیچ در پیچ وابسته میباشیم موقتاً تا قسمت های اخیر این نوشتار دور می رویم و بیک مسأله جنجال بر انگیز دیگر که بیشتر با ساختار های تفکری فانتزیست ها در کار تونها شباهت دارد می پردازیم و پرده از روی حقایق می برداریم که مغز به اصطلاح متفکر و کاوشگر انسان آنانیکه در بالاترین رده های رفاه خصوصی شان رسیده اند و برای همیش مواضع و تفکر در راه رسیدن به رفاه همگانی و امثال آن را فراموش میکنند که این طرز بیانها که واقعاً از جانب نخبه ترین مردمان انگشت شمار جهان مطرح شده است که واقعاً میتوان آنرا به انفجار دورونی نظام تصمیم گیری تعبیر کرد اما واقعیت در اینجاست که این تصمیمات تا بحال که بیشتر از دو دهه از

آن میگذرد هنوز هم در میان صدها هزار اندیشه‌ای در قالب الفاظ در بین کتابها دور از اجرا قرار دارد و یا اگر در معرض اجراء هم قرار گرفته باشد زیاد محسوس نبوده است . ولی قسمیکه گردانندگان این طرز تلقی مسرانه می کوشند سعی بر این دارند تا در نظام جهانی همچون بی سرو سامانی را که حتی به نفع يك طبقه بسیار خاص در جهان نیز محتمل بنظر نمیرسد ، خواهد بود .

این را میشود که طرز تفکر جدید نام گزاید این طرز دید اگر محتمل باشد «جهان را با تحولاتیکه در جریان است چنان تغییر میدهد که بشکل گذشته ، یعنی شکلی که در دوران های پیشین زندگی داشته است ، در می آورد» .

«این تصمیمات در هتل "سانفرانسسکو فرمانت" که محل روئائی و دلربا و هوشربایی است بشکل فانتستیک در دایره خیالات چند نفر ابر قدرت جهانی که نفوذ فرا ملیتی در شرکت ها و کانسرسیوم های رایانه ای و یا از سیاستمداران کهنه کار امریکاست بیان شده است که ما فشرده انرا باز تاب میدهم :

نویسنده مشعر است که هتل " سانفرانسسکوفرمانت " همچون يك سنگ مرز عظیمی میان مدرن و آینده یعنی میان امریکا و منطقه اوقیانوس آرام نشسته است . رهبران باز سازی خرابی های ناشی از زلزله های سال 1906 کالفرنیا ژنرال های امریکایی جنگ دوم جهانی ، بنیان گزاران سازمان ملل ، رهبران کانسرن ها و تمامی روسای جمهوری قرن اخیر امریکا پیروزیهای خویش را در سالن های وسیع و مجلل این هتل جشن گرفته اند .

در سال 1995 میخائیل گورباچوف یکی از نادر مردان تاریخ ساز، خود به زبده گان جهان در این هتل خوش آمد می گوید این محفل بخاطر بزرگداشت از ختم جنگ سرد از طرف گورباچوف تجلیل و 500 تن از سیاست مداران و ، دانشمندان و رهبران اقتصاد جهان را در اینجا دعوت نموده است ، او این جمع را « مغزهای جهان » می نامد که باید راه قرن بیست و یکم را نشان دهد . « راه رسیدن بتمدن جدید »[□]

این جمع را بنام " جامعه بیست بر هشتاد نام گذاری کرده اند " و تصمیم آن توسط اشخاص و افرادی اخذ میگردد که خود را " هدایت کنندگان جهان در راه یک تمدن دیگر " نام گذاری کرده اند .

اکنون که میخائیل گورباچوف پنجم نفر از نخبگان همفکر خود را در این هتل گرد آورده است کلاً میخواهند به همدگر شان راه رسیدن به تمدن قرن بیست و یکم را بشناسانند .

درین مجمع فوق العاده ذواتی نظیر جورج بوش ، جورج شولز ، مارگارت تاچر در میان عده از آریائیان جدید چون تد تورنر رئیس سی ، ان ، ان ؛ واشنگتن سای سپ ، یکی از تجارهای بزرگ کشورهای جنوب شرقی آسیا میخواهند بمدت سه روز با تباری همدوش بازیگران کامپیوتر و دارائی ، صاحبان اقتصاد جهانی و استادان علم اقتصاد دانشگاههای استانفورد ، هاروارد ، آکسفورد ، به اندیشه بنشینند .

قواعد سختی تمام شرکت کنندگان را مجبور میسازد که از هر گونه بازی با کلمات خوداری نمایند . و برای هر سخن گوی صرفاً پنج دقیقه وقت داده شده است تا مطلب خود را ابراز دارد .

این بحث توسط جان گیچ مدیر عمومی شرکت های رایانه سازی امریکا " سان مکرو سیستم " بحث در مورد تکنالوژی و اقتصاد جهانی را آغاز میکند او میگوید « هر کس مایل است میتواند برای ما کار کند ، ما برای

داوطلبان خارج از کشور به ویزا نیاز نداریم، دولت‌ها و مقررات‌شان برای ما دنیای کاری معنی‌گشته است او هر وقت بخواهد و از هر کشوری که ضرورت داشته باشد "مغزهای متفکر" را تا آنجا که توانایی کار را داشته باشند و از طریق رایانه از تمامی نقاط جهان تقاضای کار دریافت میکند. "اوبه این عقیده است که کارکنان‌شان را از طریق رایانه استخدام میکند، آنها با رایانه کار میکنند و از طریق رایانه نیز از کار اخراج میشوند." او می‌گوید ما زرنگ‌ترین‌ها را بخدمت می‌گیریم ما قادر شده‌ایم در ظرف 13 سال درآمد سالانه خود را از صفر به 6 میلیارد دلار برسانیم.

او در میان پرسش‌های مدعوین این معلومات را ارائه میدهد: تعداد کل کارمندان خود را از شش الی هشت نفر برمی‌شمارد و می‌گوید با نبودن این تعداد کارمند کارش البته که لنگ خواهد شد. او می‌گوید برای کامپانی من در حال حاضر شانزده هزار نفر کار میکنند که در هر نقطه جهان پراکنده هستند.

واشننگتن سالی سبب معتقد است که برای گرداندن اقتصاد جهانی اشتراك 20 فیصد از مردم جهان کافی میباشد. و شاید هم چند فیصدی به عنوان وارثین این سرمایه‌ها علاوه گردد.

اما سوالی مطرح میگردد که هشتاد فیصد بقیه مردم چه کار میکنند؟ چگونه هشتاد فیصد داوطلبان کار بدون کار زندگی میکنند؟

از قول جرمی راینکین نویسنده امریکایی کتاب "پایان کار کردن" می‌گوید: هشتاد درصد مردم با مشکلات زیاد مواجه میشوند، سپس او می‌گوید: "انسان چیزی برای خوردن داشته باشد ورنه خودش خورده میشود"

در هوشل فرمانت نوع جدیدی از يك نظام اجتماعی بتصویر کشیده میشود . گفته میشود که در نظام آینده جهان کشور های ثروت مند دیگر فاقد طبقات میانی قابل ذکر می خواهد بود که کسی به آن ابرادی ندارد .

این نظر درست عکس آن چیز است که کارل مارکس در مورد قرار گرفتن جامعه در مرحله سوسیالیزم و نهایت آن کمونیزم، جهان به آن دست می یافت . کارل مارکس معتقد بود که در فاز سوسیالیز هر کس بقدر استعدادش از نعم مادی بهره می گیرد و در فاز کمونیزم هر کس به اندازه نیازش از این نعم مستفید میگردد .

برعکس اصطلاح "تیدی تایمنت" توسط "برژنسکی" سیاست مدار لهستانی الاصل امریکایی که چهار سال مشاور امنیت ملی جی میکارتتر رئیس جمهور اسبق آمریکا بود که سالهای عمر خود را در مسایل ژئوپولیتیک صرف کرده از جمله نادر اشخاصی است که سیاست را تا سرحد حقه بازیهای جبران نا پذیر برای ملت ها ادامه داده و اکنون نیز در مجلس فوق اینطور پرداخته است که میشود متباقی نفوس بیکار جهان را به لطایف الحیل از قبیل سرگرم ساختن در مسایل تفریحی و خوش گزانی و روش های تخدیر آمیز سرگرم ساخت .

رهبر کانسرنهای جهانی به این عقیده اند که موجهای عظیم بیکاران را در مشاغل پست و عمومی از قبیل پاک کاری اماکن . جاده ها ، خانه ها ، بدون دستمزد در مقابل غذای اندک و امثالهم سرگرم ساخت . ویکی از شرکت کنندگان در این مجلس پروفیسور "راستام روی" معتقد است که برای این بیکاران در هر گوشه جهان معاش بسیار ناچیز بخور و نمیر که صرفاً عزت نفس شان به آن مصروف گردد پرداخته شود . این

رهبران به این عقیده اند که بزودی موج بزرگی از انبوه بیکاران در اکثر نقاط مشغول کارهای بدون درآمد خواهند بود که در ازای سرپناه و غذای اندک کار مینمایند .

جان نایسبیت يك محقق آینده شناس به این عقیده است که بالاخره دوران صنعتی یا موج دوم به همراه رفاه توده ها جز يك مژه برهم زدن در تاریخ علم اقتصاد نبوده است .

این چیزی را که رهبران سرمایه و کنسرن های بزرگ جهانی بعد از سه روز مباحثه و تفکر در هتل فرمانت به تبادل نشستند حاکی از آن است که موج های تفکری جدیدی را به بشر عرضه دارند . اما مسیری را که تحلیلگران ، سیاسيون رهبران و صاحبان سرمایه های جهانی و کنسرنهای بزرگ به بشر ارمان خواهند داد با این طرز دید پوچ و ابلهانه شان بشر را به قهقرايي نظير عصر قبل از تمدن سوق خواهند داد و ما نظير این فعل و انفعالات را در حرکت های هراس افگنی مخصوصاً در بين ممالک ضعيف که روز تا روز در حالت گسترش است ملاحظه میکنيم بقسمیکه اکنون این سیاستمداران که میخواستند نعمات مادی جهانی را بين بیست فیصد از طبقه خود شان تقسیم کنند و متباقی بیکاران را به کارهای که در بالا گفته امد سوق دهند می بینیم که حاضرند نیمی از سرمایه های خود را وقف این کنند تا جلو ترور را که حرکات مرگبار و کور دارند و از عقب يك استراتیژی کاملاً حساب شده با قدرتهای جهانی در مصاف هستند پردازند و از شر شان خلاص شوند اما امکان پذیر نمیشد . چنانچه همین اکنون بیش از چهل الی پنجاه مملکت مرفع به علاوه ملل متحد و سازمانهای اطلاعاتی جهانی که ظاهراً موجودیت این سازمانها امنیتی مشهود و قابل دید نمی باشد در افغانستان ، پاکستان و سایر نقاط دنیا بشمول یمن و عراق جهد مینمایند تا این انفعالات را محار سازند که هرگز قابل جلو گیری نیست و این تازه شروع کار است .

اگر کشورهای پر قدرت که دارای نیروهای اقتصادی و نظامی بی حد و حصر هستند در پالیسی های شان در نگرش بر اوضاع جهانی نظیر مجلس نخبگان اقتصادی در هتل سانفرانسسکو فارمنت تفکر نمایند دیر یا زود این تمدن نیم بند جهانی از بین میرود .

ما با ارائه مطالب فوق می بینیم که پیامد های منفی این حرکات نا بجزدانه تا کدام سرحد تمدن و اقتصاد جهانی را متزلزل ساخته است . امروز بجران جهانی از هر جای دیگر جامعه اروپا و امریکا را از رونق انداخته است بورس های سهام را پایان آورده است بزرگترین کانسرن های جهانی سیر نزولی بجرانات ناشی از رکود اقتصاد را می پیمایند . در اروپا و امریکا اگر از يك خانواده نیمه مرفع سه نفر کار نمایند نمیتوانند مایحتاج زندگی يك خانواده عادی را فراهم بسازند و این در حالیست که بار کمر شکن جنگ افغانستان و عراق بالای شانه های این شهروندان گرانی میکند .

افغانستان در راه جهانی شدن

دست برد به اراده و امنیت مملکت

بخش هشتم

ما در بحث های گذشته علل و انگیزه و مخاطراتیکه از رهگذر جهانی شدن افغانستان را تهدید میکند را گفته آمدیم و اکنون به يك واقعیت ملموس که تمام افغانان آن را حس کرده اند از سوی جامعه جهانی مخصوصاً انگلیس و ایالات متحده امریکا در بیرون و زعمای افغانی در داخل کشور آنرا راه اندازی کرده اند نظیر کلاه برداریهای است که انگلیسها در قرن نهم توسط شاه شجاع الملك پسر تیمور شاه درانی براه انداختند که در نتیجه کشور ما را بیک کشور تحت الحمايه برتانيا یا مستعمره آن تبدیل ساخت .

اکنون که قرن بیست و یکم در جریان است گروه های بیرون از کشور حدوداً هشت سال به اینطرف خود را در مقدرات کشور ما حاکم ساخته و کلیه انفعالات سیاسی ، اقتصادی و حتی نظام سازی و قانونسازی ما را تحت پوشش خود قرار داده اند .

در سال 2001 امریکا بخاطریکه القاعده بالای برج های جوهره مرکز تجارت جهانی در نیویارک و همزمان به آن به عمارت پنتاگون یا مرکز ستاد قوای کل نظامی ایالات متحده امریکا (وزارت دفاع) حمله کرده بود و طالبان از دستیاران و حمایه کنندگان نزدیک القاعده محسوب میشدند و نظام سیاسی کشور افغانستان را بدست داشتند در يك شب سیاه به کشور ما از طریق هوا به حملات ویرانگری اقدام کردند که در ظرف يك هفته تمام

طالبان را در کشور تار و مار کرده و برای سران القاعده و زعمای طالبان بشمول ملا محمد عمر و سایر وزرای آن بخاطر دست گیری جوایز سرانه تعیین گردید که از میلیون دالر تجاوز می‌کرد .

امریکا بخاطر سرکوبی این دو قدرت (القاعده و طالبان) همنظری ملل متحد را بدست آوردند و در نتیجه کانفرانس بن دایر شد و خط مشی افغانستان تا سال 2009 تحت زعامت ملل متحد تعیین و مطابق به فیصله نشست بن حکومت های عبوری - انتقالی و انتخابی یکی بعد دیگر عملاً در افغانستان ایجاد و در همین مدت قانون اساسی کشور در يك جرگه نیمه بزرگ تصویب شد ، نیمه بزرگ بخاطر اینکه اکثر اعضای این جرگه توسط مردم به انتخابات نرفتند بلکه بیک شکل عنعنوی انتصابی و فرمایشی آنها تعیین و ظاهراً قانون اساسی کشور توسط شان تصویب شد . و در آن مدار های را گنجانیدند که باید در يك کشور مرفع که دارای نظام بسیار محکم دیموکراسی باشد براه می افتاد نه به افغانستانیکه تازه هنوز روز های جنگ را توانسته عقب اندازد . نتیجه این شد تا نظر به قانون جدید دولت مردان و زعمای افغانستان توانند دارای يك سیستم مستقل اداره مملکتی شوند و قسمیکه بیانات و فرمایشات ریاست جمهوری در دور سابق و حالت موجوده حاکی از آن است که آقای رئیس جمهور از فقدان و یا کمبود اراده کامل برای پیشبرد نظام مملکتی رنج می برند چنانچه هفته قبل این نومییدی به سر حدی رسید که دو واژه از زبان ریاست جمهوری «ترکم کن» و یا «دورم ساز» زبانزد رسانه ها گردید .

بهر حال چیزی که هم برای مردم و هم برای زعمای دولت افغانستان درد آور است نبودن يك ستراتیژی واحد ، اساسی و قاطع بخاطر حل معضلات کشور میباشد .

گروه طالبان در مدت هشت سال توانستند خودشان را دوباره به شکلی سازمان دهند که مطرحت خود را در حلقات سیاسی کشور و جهان دوباره کمایی نمایند . اکنون با وجود اینکه قوای بیش از یکصد هزار نفری آمریکا بریتانیا و ناتو که در افغانستان بخاطر قلع و قم طالبان و دستیاران القاعده شان فراز آمده بودند به این باور هستند که به تردستی ملل متحد این موسسه میانه رو بخاطر تعاطی قدرت های بزرگ میخواهند نام سپاه طالبان را از صحنه های جفا هایی که به مردم و خود شان رسانیده اند پاک سازند و حتی در نشست لندن که در همین دوروز آینده برگزار خواهد شد شاید این را بجهان نشان دهند که طالبان شایستگی آن را دارند تا در روند کشور داری شریک باشند . قدر مسلم این است که باید در این کانفرانس حدوداً یکصد نفر از سران مناطق مختلف افغانستان از طریق يك انتخابات تعیین میشود بعداً در این مسأله که شاید افغانستان را بکدام جناح دیگر بکشاند تعیین میشود تا ملت قانوناً مقدر به این میشود تا در همچو موارد خود تصمیم بگیرند زیرا آن فعل و انفعالاتیکه آینده وطن و مردم از آن متأثر خواهد شد باید تصمیم آن توسط نمایندگان گرفته میشود که نشد . و از جانب دیگر ما می بینیم که ریاست جمهوری نظر به دوره گذشته از مرغوبیت کمتر قانونی برخوردار است زیرا که در تعیین و تأیید فرمایشات انتخاباتی شان سوالات زیادی نزد ملت و مردم موجود بود که ملت افغانستان آن پروسه را پذیرفتند و اکنون جناب کرزی را منحه رئیس انتخابی حکومت در دولت میداند ولی جناب شان باید از ملت و حد اقل از نمایندگان پارلمان افغانستان و شورا های ولایتی کشور استشاره در مورد مسایل بسیار پیچیده ای که همین اکنون در نشست لندن دولت را و آینده نحوه سیاست های استراتژی آنرا به چالش می گیرد حل می نمودند تا در آینده دولت متکی به آن از تحدیدی که بآن مواجه است رهایی می یافت ولی در این مورد نه رایزنهای ریاست جمهوری و نه هم یاران بین المللی نخواهند تا نهاد های سیاسی و دولتی را ارقبیل شورای ملی ، شورای اعیان و شورا های ولایتی ، رهبران احزاب قانونی افغانستان را شریک در این تحرك سازند .

بهر حال نتیجه این میشود که با تطبیق فیصله های این نشست واحد های حقوق بشر، و دیده بان های آن پرونده های را که در مورد نقض حقوق بشر از قبل تهیه نموده بودند کلاً از میان بردارند زیرا نمیشود با سیاست يك بام و دو هوا انسان قرن بیست و یکمی را ولو که در افغانستان زندگی نماید فریب داد و یا لا اقل قانع ساخت.

جهانی شدن

سیر و شتاب در چالش های بین المللی

بخش نهم

در این روزها ما شاالله حرکت در بازیهای سیاسی در کشور ما آنقدر زیاد و برانزده و تند است که نمیشود با آن توسنی کرد ، چنانچه که صفحات اخبار و گزارشات مربوط به شروع روز در افغانستان همه روزه با سرعت بیشتر از آنچه که زمین حرکت دوار دارد دایره های نصف النهار ها را از موعد معین آن قطع مسافت میکند . حتی این سرعت ها توانسته است حافظه های اجتماعی و یا شخصی سیاستمداران را نیز با خود دگرگون سازد .

این در حالیست که علمای جامعه شناسی معتقد به این امر بودند که حافظه های غیر مشترک و خصوصی با مرگ شخص می میرند ، اما حافظه اجتماعی جاودانه بزندگی ادامه میدهد و حتی توانایی حیرت انگیز در بایگانی فراخوانهای حافظه های مشترک را نوعی از راز موفقیت تکاملی نوع بشر خوانده اند .

ولی آنچه که ما امروز به آن سروکار داریم حافظه های اجتماعی است که در بازیهای دهکده سازی جهان روبه مرگ میروند یا لا اقل دچار عذوبت میگرددند .

بطور مثال برداشت ما از حافظه مشترك دولت مردان امریکا در شام فاجعه هولناك يازده سپتمبر تصميم قاطع ستاد تصميم گيری ایالات متحده امریکا در مورد برپایی يك خط انهدامی القاعد و هراس افگنان در سطح کره خاکی تصميم اجتماعی و همگانی بود زیرا رئیس جمهور بوش از حافظه تمام مردم امریکا در حالیکه رؤسای کلیسای انجلیکن و نماینده های مردم امریکا و سیاستیون آن کشور یکجا گرد آمده بودند ، جورج بوش این صدا را فریاد کشید که القاعده و هراس افگنان را در گیتی محو و نابود میسازند روی این تصميم وسنجش او اولین ضربات خود را از افغانستان و از طالبان شروع کرد و بعدش هم بالای این خوان تھی از هر نوع امکانات چهل و چند کشور دیگر را نیز به مهمانی فراخواندند که امری نظیری در نوع خود بوده است .

اکنون از سال 1001 و فراخوانی قوتها نه سال سپری شده است ولی باوجود همه این شتاب در تصميم گيریها قوای حافظ صلح و قوای که القاعده بی هارا ویران میسازد (امریکا و انگلیس) در همان نقطه آغازین یعنی صفر و در يك دایره بسته معیان دارد و عاقبت الامر خودشان را در وادیها و دره های افغانستان گم کرده می یابند که این حالت باعث این شده است که تصمیماتی که توسط حافظه های همگانی گرفته شده بودند قبل از مرگ سیستم و هرم قدرت به نابودی کشانده شود . زیرا شتاب در افعال سیاستمداران روی پرده قوای بین المللی بخصوص امریکا این را می رساند که حرفی به یقین وجود ندارد که مبین و نشاندهنده ادامه جلو گیری و یا محای هراس افگنی در افغانستان باشد .

چرا که در يك ماه قبل هم امریکا و هم انگلیس تصميم گرفته بودند که نیروهای بدون لزوم خود شان را از افغانستان و از این جنگ بی لزوم کنار بکشند و اداره مملکت را به قوای داخلی که حتی توانایی نگهداری جاده های مشرف به ارگ ریاست جمهوری را نیز ندارند بگذارند . ولی بر عکس این تصميم دیدیم که در مدت کمی این دلهره جای خود را به ازدیاد و زیاد سازی قوتها در افغانستان تبدیل نمود .

و حالا هم امریکا کیسه پر از زر خود را به همان هراس افگنان نشان داده اند تا با دیدن آن از ماهیت اصلی شان که ترور و دهشت است انکار نمایند این به آن می ماند که گربه از شکار موش توبه کرده باشد (زیرا با پیسه ساکت ساختن دشمنان هیچگاهی نتیجه مطلوب حتی در کوتاه مدت نیز بار نیآورده است . چیزی که نهایتاً قابل غور و تعمق است موجودیت یا ظاهر شدن طالبان میانه رو و صلح جو و متمکن به قانون است که در تعریف از القاعده و طالبان که هر دو عضو یک خانواده اند جور در نمی آید و قبول این اندیشه ساده لوحانه چنانچه در این روزها از حنجره حافظه های بی ذوال اجتماعی اصطلاحات طالبان میانه رو و صلح خواه و تفکیک آن از طالبان ستیزه جو شنیده می شود . اگر امریکا متوجه شده باشد و به حافظه خود رجوع کند برایش روشن خواهد شد که بوش با کدام دکترین به افغانستان وارد شد و اکنون ادامه دهندگان سیاست امریکایی موجودیت و وظیفه خود را به افغانستان چطور توجیه میکنند . ؟ آیا امکان دارد همه چیز را در بدل پول بدست آورد و یا تغییر داد ؟ اگر این امر ممکن می بود بعوض جنگ های تبه کن مدعیان بعوض میدان جنگ صفوف بانکها را برای گرفتن پول ترجیح میدادند ؟

اما ما اینطور فکر میشود که حالات و رویداد های قرن بیست و یکم که نقطه پایان موج دوم (یعنی ختم دوره صنایع کلاسیک) میباشد محدودیت حافظه را از میان برداشته است ، زیرا قسمی که می بینیم سواد در تمامی مناطق کشور همگانی شده ، و ساخت و ساز امور اقتصادی را با بهتر سازی امور اجتماعی بطور منظم در کشور رونق بخشیده اند ، سرکها از نوباز سازی و نوسازی شده و بازارها مملو از صدها هزار گونه اجناس با لزوم و بی لزوم گردیده اتومبیلها و خود رو ها کران تا کران سرکها و جاده های شهری و خارج آن را در نوردیده و شلوغ دائمی خیابانی ایجاد کرده است . به صد ها بلکه هزاران بنگاه و سازمانهای نهاد حقوق مدنی و بشری به نامهای گوناگون ایجاد گردیده و حتی معاشات کارمندان دولت را که در طول سالهای

جنگ پرداخت نشده بود از وجوه صندوقهای کمک جهانی پرداخته گردید و صد ها کار پر هنر و پر ثمر دیگر در کشور رواج پیدا کرد و با عملی شدن این برنامه ها افغانستان از حالت انزوا بیرون کشیده شد. و این نوید دهنده حرکت سریع بطرف تصمیم گیریهای معقول و عاقلانه نظام اجتماعی و اقتصادی از شعبه رشد جهانی می باشد که اگر موضوع را با روشنگری و با خوشبینی ملاحظه کنیم يك قدم از رزم آوران پیشتر و کامیابتر بثبوت رسید اند که این اندیشه شان نیز بیانگر رفاه جهانی در چار چوب وضع حاضر بین المللی صدق میکند.

این بما میرساند که با فراگردی انباشت دانش، تمامی فراگرد های که منجر به نوآوری و تحول اجتماعی میگردد از مغزها به بیرون تراوش یافته و باعث ایجاد صد ها مدرسه از نو ایجاد شده گردیده است.

همچنان است در ساحه آزادی تفکر و بمنظومه کشیدن نوشته ها بدون دلهره از سانسور و اجبار در امر خبر گزاریها که ما قدمهای متین این اندیشگان آزاد را در برنامه های نوشتاری، شنوایی و تصویری که عرض وجود کرده و با برنامه های فرا مرزی متصل شده اند که ملتزم نظم آزادی بیان در کشور را به بهترین چهره آن نشان میدهد و حالا ما در يك مرحله از جهش حافظه اجتماعی هستیم که با گذشتن هر روز تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی را در نظم نوین جهان بوجود خواهد آورد که ما نمونه های آن را در برگزاری توافقنامه ها و گرد هم آیی های بین المللی که قوام جامعه را یا بارور میسازد و یا آنرا در صورتی که تفکر جنگ گرایانه وجود داشته باشد، از بیخ و بن خشک و بی اعتبار میسازد هستیم. زیرا در سیر محیرالعقول عقل آدمی جایگاهی والاتر از این وجود نخواهد داشت تا هدف قدم اول خود را بشود در راه رسیدن به هدف صلح در يك کشور دیگر قربان نمود. امروز غربی ها نیز همین کار را به تجربه می گیرند و میخواهند يك گام بجلو

خطوط سیاسی ورزم آزمای و قرمز طالبان را به خطوط آبی آگنده از صلح و آشتی مبدل سازند تا باشد که در مقابل این حرکات شتابگونه ما و دنیا چه بدست می آوریم؟ صلح . آشتی و یا جنگ و نفرت؟ این را شتاب زمان به زودی بما پاسخ میگوید حتی قبل از اینکه حافظه های اجتماعی فلج گردند . چرا که حالا ضاهراداً دنیا بعوض نفرت و بد دلی که در پشت پرده وجود دارد دنیا میخواهد درامه یاری و همبستگی جهانی را بنمایش بگذارند .

بیگانگی جامعه ما با طرز برخورد موسسات جهانی و نحوه عمل

تأثیرات روانی مسأله برخورد های جهانی

بخش دهم

تأثیرات روز افزون کاری که نتیجه فعل و انفعالات و تغییرات از ناحیه شگفتیهای تغییر در شکل و محتوای جامعه مخصوصاً دولت گردیده است همه را بهت زده کرده است؛ چرا که در سابق ما با دولتهای سروکار داشتیم که علی رغم غیر قانونی بودن شان از تأثیرات قوه شگفت انگیز قهری برخوردار بودند. از آنجائیکه مردم ما مخصوصاً جوامع عقب افتاده جهان سومی و یا کشورهای جنوب که بسیار کم طعم دیموکراسی را که به فرد خود آگاهی و استقلالیت در روند کار و واکنشهای زندگی اش ایجاد کرده است، با وجودیکه سطح بینش فرهنگی فرد و بینش کیهانی جامعه را دگرگون میسازد اغلباً باعث نارضایتی نیز میگردد.

مثلاً در سابق میدیدند که یک پادشاه و یا یک رئیس جمهوری ایکه از طریقه های غیر مشروع زمام کشور و مردم را تصاحب کرده بودند بخاطر حفظ ظاهر خود مردم را مجال اندیشیدن نمیدادند، در چنین حالات هم مردم و هم وکلا و نمایندگان مردم که جزء از مهره های حافظ قدرت بودند، خود راساً در قدرت و اداره دولت موثر نبودند، بلکه تمام تصمیمات در یک دایره بسته توسط شخص شاه یا نخست وزیر و یا رئیس دولت که بر مبنای زور قدرت را تصاحب شده بودند همان مهره های را در اریکه قدرت نصب میکردند که هر دوروی عمل شان

به نفع شاه یا مهره های قدرتمند که حالات را در همه حال تحت حاکمیت جبارانه خود کنترل میکردند بوده و آنرا بنفع خود چرخش میدادند .

بطور مثال زمانیکه محمد ظاهر شاه را بعد از کشته شدن پدرش به اریکه قدرت نشانند در مدت اضافه تر از بیست سال زمام امور کشور بشکل قهارانه آن توسط محمد هاشم خان عم شاه و دو برادر دیگرش حفاظت و حکومت میشد که این مسأله حتی در نسل بعدی نیز که سردار محمد داوود خان و سردار محمد نعیم خان باشند بطور عنعنوی من حیث یک پدیده مالک الرقابى شريك و در قدرت دولت از مهره های اساسی بشمار می رفتند .

زمانیکه جمهوری داوود خان و بعداً حزب حاکم خلق رویکار آمد آنها نیز قدرت دولتی را بهمان دایره بسته آن یعنی بین اعضای گروه خود معین دادند که اگر حرفی از شوری و یا مجلسین بمیان می آمد همه اش عاری از قدرت و شکل نمایی داشت . چنانچه در زمان محمد داوود خان شوری دایر شد تا رئیس جمهور را تعیین کند و این در حالی بود که ظاهراً عزیز الله واصفی پیش کار داوود خان در امر برگزاری انتخابات ریاست جمهوری از طریق پارلمان صدا بلند میکرد که داوود خان حاضر نیست که در این انتخابات شرکت کند اما صدای حاضرین مجلس داوود خان را من حیث یگانه شخص به ریاست جمهوری فرا میخواندند زیرا که دیگر کدام کاندیدی وجود نداشت . در حالیکه همه و کلا میدانستند که اگر کسی حاضر شود در مقابل داوود خان خودش را بر ریاست جمهوری کاندید کند چه بلای بر سرش می آید .

اما در موارد دیموکراسی واقعی و حکومت های قانون صدا طور دیگری بلند میگردد . روش های مطالعه اوضاع اجتماعی يك کشور در برحه پی که زیر سنجش قرار میگردد همه چیز آنچه که در کتابها و نظریات

محققین و صاحب نظران به اثبات رسیده اند محق ثابت نمیشود ، چرا که در آنگینه های سیاسی اجتماعی عوامل زیادی در تطور و تحول ذیدخل هستند که میتواند يك کشور دارای برنامه های ثابت را بجانب دیگری به بیراهه بکشاند، اما آنچه که مدار غور و تعمق است موضوع دخیل ساختن مردم در مرامهای ملی و بین المللی میباشد که در مرامهای ملی زیاده تر و در مرام های بین المللی نظر به شاخصه های که اوضاع سیاسی را تفکیک و متغیر میسازد این سهم گیریها کمتر میباشد و یا به عبارت واضح تر حالاتی در يك جامعه تحت پوشش بین المللی از قبیل بی امنی و بد امنی و فساد ، فعالیت های مافیایی تیم های بین المللی را مجبور میسازد تا خود در این موارد در مورد مسایل عادی و اشتراك دولت محلی تصمیم بگیرند و یا حتی که برنامه های خود شان را از دولت محلی گمان کنند که شدت این تصمیم گیری مجدی تکان دهنده میباشد که حاکمیت و خود ارادیت کشور میزبان را با تکانه های خود زیر سوال می برد . و در این جاست که از هر گوشه ای صدا بالامی شود که این حکومت یا دولت دست نشانده و ملعبه میباشد . اما وقتی در فحوای مطالبی که این مسایل را بار آورده است توجه شود خواهیم دید که تصمیمات حلقات بین المللی توانسته است کماکان این کشور را از حالت سقوط و فروپاشی نجات دهد . لذا هر قدر کوشیده شود که تأثیرات روانی این مسأله را کم ارزش نشان داد امکان پذیر نیگردد که این حالت ها اکثراً باعث تجدید جنگهای جدید در منطقه نذیر «طالبان در افغانستان» خواهد شد . حتی حلقات روشنفکری که خود آغاز رو این کاروان هستند نیز همین ساز و سرود را سر میدهند که صدای اعتراض شان از نحوه عمل کرد قوای بین المللی باز تاب جهانی می یابد که نتیجتاً چالش سختی را فراروی برنامه های امنیتی ادارات جهانی در کشور میزبان میسازد .

و این در حالی است که موسسات جهانی در کشور خواسته اند از عملیات و کار کرد های غیر انسانی تر و غیر شخصی تر جلوگیری نمایند . . حال ما میتوانیم در جوامع نظیر جامعه افغانستان دو نوع رابطه را شناسایی کنیم : یکی رابطه ای که ما را قادر میسازد در مسیر دیموکراسی با صد ها موسسه همصدا یکجای به پیش برویم

که البته در این کار هم مشلات زادی پیش خواهد آمد . دوم روابطی که توسط ضابطه های قهری که ناشی از طرز تلقی و تفکر جامعه که متأثر از حالات خود ارادیت نشئت میداشته باشد روابط جنگ ستیزانه و خوگرفته را بارور میسازند که اکثر مردم عادی و کم سواد پیشاپیش این حرکات جانهای خود را آماده قربانی میسازند که ما نظیر آنرا هر روز در کوچه ها و پس کوچه های شهر ها بخصوص شهر کابل شاهد میباشیم . و این در حالیست که هم دولت محلی و هم جامعه جهانی و سازمانهای دخیل در فعل و انفعالات قدرت در افغانستان می کوشند تا رابطه جدیدی را که منجر به راه حل نوی شود بیابند که اگر واقعاً این برنامه بتواند صداقت هر سه جانبی حکومت ، مردم و اوپوزیسیون مسلح را جلب کند شاید ما بتوانیم در کوتاه مدت نفس عمیقی بکشیم . ولی چیزی که در اینجا حائز اهمیت است گروه سازنیهای اشخاص بر مبنای موثرت شان در پروسه های صلح میباشد که مستلزم يك برنامه کاری انكشافی دراز مدت میتواند باشد که در چنین حالاتی بخاطری که ملت بتواند از طرز برخورد موسسات خارجی اطمینان حاصل کنند این موسسات حد اکثر بکوشند تا در برنامه های اصلاحی و نوسازی شان از کوچه های زیر بنایی انكشاف کشور بگذرند تا هم دولت و هم موسسات کمکی خارجی بتوانند مرام مردم را که استقرار يك نظام مرفه برای کافه مردم است را بیابند . البته در بر آورده شدن این مأمول شاید اشخاصی باشند که نمیخواهند چنین کار های بنفع همگانی صورت گیرد اما ما میتوانیم با تعیین ضوابط حقوقی و پایان آوردن هزینه تمام شد مشکلات زیادی را بر طرف سازیم که در نتیجه ما میتوانیم شرایط عاطفی را که چهره های را با چهره ها همگون و نزدیک میسازد ایجاد نماییم . و ما قادر خواهیم بود با تولید و دستیاری يك برنامه کارا و متمر میزان بیکاری را به اشتغال تحویل دهیم تا نظام از فرسودگی نجات یابد . در غیر آن مشکلات بطور لاینحل و بدون پاسخ وجود خواهد داشت و کاری نه از ما بر می آید و نه از دوستان بین المللی ما بجز اینکه داشته های خود را دو دسته به بازار قهاری و خشونت آماده

فروش سازیم. و آبی که صد ها سال در این جوی هرگز آسیابی را نچرخانده است سرانجام بدون استفاده باز هم به گودی دره سراشیب سازیم.

افغانستان در دام جهانی شدن

شرکت افغانستان در فرهنگ جهانی در نظام سرمایه داری فعلی

بخش یازده

افغانستان کشوری بوده است که در طول صد ها سال در بین مردم خود بجز حسرت و تباهی جنگ و نفاق و بعضاً تجاوز های نامربوط و نامناسب تار و پود فرهنگ این مردم را که همواره بیغما برده است .

از دایره مشارکت ادیان ویدایی و میتزایی و بودایی تا طلوع فجر اسلام همه اش در کشمکش و تنازع وجود بسر برده شده است که این مسایل با ساخت و ساز فکری و ارمانی مردم دائماً در تضاد بوده و روی همین اصل است که این مردم هرگز نخواسته اند چیز های نو و نامانوس را بپذیرند .

حتی در فارس (هخامنشی - ساسانی) زمانیکه اسکندر مقدونی با پیشواز دوشیزه شاهدخت های درباری کیاسره استقبال شد (مشرق زمین گهواره تمدن ، ویل دورانت ، جلد اول) و در سغد یانا بیست و چند دوشیزه از سران آن سرزمین را به فرماندهان خود و خود با رکسانه دختر امیر سغد به زفاف رفت در فکر اسکندر زمین های زیر پایش همچون خطوط قالی کشوده میشد . اما در سرزمین ایکه مطابقت با جغرافیای فعلی افغانستان کنونی دارد این شاه مغرور که غرب را تا هندوستان در نوردیده بود در مناطق پارپامیزاد با

مشکلاتی رو برو گردید که مجبوراً قوای خودش را برای همیشه در این منطقه با جنگ و نبرد با مردم و متولیان ادیان بودایی و میتزایی و برهمایی بحالت آماده با جنگی برای سالیانی حتی پس از فوت اسکندر ملتزم ساخت که این خود باعث ایجاد يك فرهنگ قویتر و جدید **گریک و بودیک** گردید که در تاریخ این کشور و سایر کشورهای شرق که حالا از بدنه این کشور جدا میباشند زیستگاهی خاصی داشت و حرفهایی هم در سیاهه های تاریخ (همان)

ولی شرکت امروز افغانستان در خوان سرمایه داری جهانی از نوعی نیست که در بالا گفته آمد . در آن زمان افغانستان هم گرداننده ادیان معتبر آئین های فوق الذکر و بعداً دین مقدس اسلام بود . این مردم به مقدسات خود از اطفال و خانواده و حتی از سر نوشت خود بیشتر توجه داشته اند و از همین سبب است که شاهانی نظیر غزنویان ، غوریان ، تیموریان و شیانیان خطوط ماندگار تمدنی خویش را حتی بیرونتر از سرحدات کنونی کشور بیادگار گذاشتند که محصله يك اقتصاد حساب شده و منابع سرشار و پیداواری این سرزمین بوده است . اما امروز بعد از کشف راه های مجری استعمارگری کشورهای اروپایی و آمدن موج صنعتی در اروپا همه چیز را در شرق واژگون ساخت . حتی ایادی و دشمنان شرق بلباس دزدان دریایی و هیکل های کمپانی شرقی بجان تمدن های شرقی از بنگال تا دشت های میوند تاختند و در مدتی که در این وطن ماندند و مصادف با سه جنگ ریشه بر انداز از طرف افغانها شدند که ناگزیراً این وطن را ترك گفتند ولی قبل از ترك و بعد از ترك به توسط ایادی خود تخم نفاق و بد دلی را بین این اقوام پاشیدند .

اکنون همان انگلیس ها با شرکای قدرتمند دیگر خویش آمده اند تا این کشور را در ماشین سرمایه داری جهانی سوار کنند و این کشور از همه چیز عقب نگاه داشته شده را در فرهنگ جهانی که از همه بیشتر نیاز

به «سرمایه بنیادی» دارد می‌خواهد با دست خالی به این بازار بکشانند؟ و با تقلید از این و از آن و وام گرفتن از آن و از این عرض اندام کند. ولی ما هرگز قادر نخواهیم بود بدون گذشته خود که فرهنگ داشته‌های فکری و عقیدتی و عادات و آداب و سنن ماست، بدون «خود و گذشته خود» به «آینده بجهیم».

افکار و اندیشمندان خارجی که ما می‌خواهیم خود را در آن بچسپانیم کمند‌هایی نیستند که هیچ را با خود به آینده بکشد. زیرا این اندیشمندان خارجی فرزندان بازار فرهنگ غرب اند که به هیچ صورت آنها قادر نیستند و نخواهند بود تا ما را از عقامت و نازا بودن برهاند. بلکه کارها و سمت و سوئی که آنها ما را و جامعه ما را بدان سوراھنمایی میکنند ولی هم که این ارمانهای صادقانه و نجات‌دهنده‌ی هم باشد هرگز قادر نخواهد بود ما را طبیعتاً سازنده گرداند.

در چند سال قبل يك حرکت محیر العقول جهانی از سمت سوسیالیزم می‌خواست جامعه ما را از عقامت که زایده سیستم‌های فیودالی و ارباب رعیتی بود به سمت جامعه ایدئالیزم سوسیالیستی بجهاند اما از آنجا که ما چیزی جز تقلید کور کورانه از این تغییر در ماهیت خود نداشتیم شرکت در این فرهنگ جهانی ما را و هم آنان را نابود ساخت. حالا ما به رادمردان مصمم سرمایه‌های جهانی نیز هوشدار میدهیم تا قبل از این که ما خود در ماهیت خود آماده يك تغییر و زایش و تولدی دیگر نشویم کوشش نکنند هم ما را و هم خودشان را به هلاکت اندر سازند که ما همین اکنون نمونه‌ها و پیش‌مرگانی را از همین قماش می‌بینیم که آهسته آهسته همه چیز را بخود می‌بیلند. عقیده من و عقاید هزاران نفر متفکر و جامعه‌شناس و اقتصاد دان این خواهد بود تا جامعه بشکلی که خودش آستن يك تحول ما حولی خود نگردد هرگز این تحول از خارج نتیجه‌ای نمی‌بخشد بل به تباهی می‌انجامد.

انسانهای که در زهدان شدن به فردا حامله نشوند از عقامت می میرند و برای این گونه انسانها آینده و فردایی نیست؟ ولو هر روز این مردمان هزاران مرتبه کوس مدنیت و پیشروی را بکوبند و با هزاران قافله در هم بافته شده مزج گردند آینده و فردای ندارند. ما هشت سال در فقدان این زایش کوس دیموکراسی را به صدا در آوردیم و عاقبت هم از عقامت ماست که بجز کوس، تشت رسوایی ما از بام می افتد و ما را به نابودی و نا باوری مقابل میسازد.

چنانچه ما نتایج آنرا در قانون شکنی های بزرگ دولتی در چند سال گذشته تجربه کردیم. ما و مردم افغانستان خواهان عدالت اجتماعی بودیم. در حالی که در این مورد قدمی برداشته نشد ما سیاه ترین روی ها را که سیاهه های شان اوراق تاریخ این کشور را سیاه گردانیده بود از صفحه حوادثی فاجعه ناکمی که مرتکب گردیده بودند پاک نشان دادیم. مگر این سیاهه ها آیا در برابر عدالت خداوندی هم مانند عدالت انتقالی ساخته جهان غرب نیز بی رنگ می شوند؟ نه خداوند حاکم و منقّم بی مثل و پاداش دهنده برای هر پادافره هست و هیچ عملی نمیتواند خودش را بجلوه دیگری پنهان سازد. و این پنهان سازی از ساز و برگ جهل زای بازار غرب است که آمیغ های آن هم گذشته و هم آینده ما را در خود استحاله میکند. چه معنی دارد یکصد، یکهزار، ده هزار و بالاخره یکصد هزار میلیارد و چندین میلیون فقیر و گدا پراکنده در جامعه؟ آیا سنگ تمدنی قرن بیست و یکم میتواند زیر این فشار خرد کننده و در ته این لجن متعفن قصر رویایی فردا های بشریت را بسازد؟ هرگز و نه؟ اگر کسی موافق است او خیره سر و عاری از عقل خواهد بود.

میگویند: تنها فرهنگ است که ملت را میسازد!

اما فرهنگ چیست؟

بقول علمای جامعه شناس فرهنگ فروزه نا گنجا بودن يك جامعه و يك ملت در زمان و مکان است . آنچه در تنگنای زمان و مکان تاریخی نمی گنجد و آنرا از هم می گسلاند و جامعه را بدان می کشاند فرهنگ آن جامعه است . وقتی تاریخی در يك سرزمین میمیرد ، فرهنگ جدیدی از شکم آن زاده می شود . و از همین سبب است که میگویند «فرهنگ هر جامعه ای ، بیان حقیقی و بینشی است که در زمان تاریخی آن در جامعه گنجایی می یابد .»

معهدا قسمیکه در قبل گفته آمد فرهنگ چیزی نیست که مانند يك شی تجاری آنرا عرضه کرد و یا آنرا مانند يك دستگاہی در بین يك جامعه ای نصب کرد ، بلکه زمینه زایش فرهنگ در زمینه گاه تاریخ سایه های روشن و تاریک لایه های در هم ریخته که پرش از بالای آن را به آینده ممکن میسازد نیست ، بلکه این زمینه های روشن و تاریک لایه های رویهم ریخته و در هم گداخته مواد است که بخشی از این سرمایه برای ساختن زمینه های آینده خواهد بود . پس ضرورتاً به گذشته و شناسایی این لایه ها پرداخته شود تا ما بتوانیم در قوافل موجوده هم کسری اقتصادی خود را باز شناس یو جبران کنیم و هم زایش و جهش بطرف يك آینده با مرام مردم را تداعی نمائیم .

و در اینجا از برنامه های جهانی صرف همینقدر خواسته شود تا جلو پیشروی بسوی این صدفه را بگیرند و هم خود و هم مردم را نجات دهند . زیرا بگفته مفروف:

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی این ره که تومی روی به ترکستانس

چرخش یا معامله در مورد افغانستان در ارتباط «معامله آشتی با طالبان»

مکسی در مورد نوشته احمد رشید ژورنالیست مشهور در مورد لحظه های پرچرخش یا «

معامله و آشتی با طالبان»

قسمت دوازدهم

آقای احمد رشید کسی است که همواره مقالات ستراتیژیک را مخصوصاً در مورد فعل و انفعالات سیاسی و نظامی در مورد کشورهای جنوب شرقی آسیا (هند - افغانستان - پاکستان) نگاشته اند و خط پیشرفت گروه طالبان را از زمانیکه با یک عده قلیلی از طالبان که میخواستند با پیشکشی کاروان تحفه گونه حکومت پاکستان که از طرف نصر الله بابر همراهی و سدانتمیشد ظاهراً میخواستند با استفاده از شاهراه های جنوب و غربی کشور این محموله ها را بکشور ترکمنستان برساند را قدم بقدم تا کشیدن سلاح از زیر آستین طالبانیکه ظاهراً کتابهای دینی را در دستان خود داشتند و میخواستند پیام آور صلح و آشتی در برابر نیرو های خصم گرا که کابل را به آتش کشیده بودند باشد و در اخیر هم با نجت و اقبال محمد ظاهر شاه سابق را به اریکه قدرت برسانند . ولی پسانها دیدیم که خود به یک گروه اغوا گر و جنگجویان شکست نا پذیر تبدیل گردیدند این ژورنالیست کار آزموده کتابهای چندی در مورد پیدایش و اقتران طالبان نیز برشته تحریر در آورده اند .

از نحوه نگارش این نوشته احمد رشید چنین بر می آید که در این معامله نه طالبان و نه هم ادارات نظامی خارجی موجود در افغانستان در این مسائل که بین طالبان و دولت افغانستان صلح برقرار شود بدون افق میباشند .

دلالتی وجود دارد که طالبان در پشت پرده مصروف صف آرای و تغییرات در نحوه فعالیت‌های رویکردی خود در زمینه‌های استراتژی خود در نبرد با قوای حاکم و نیروهای بین‌المللی در افغانستان میباشند که احمد رشید نیز این نکته را با ازدیاد روز افزون حملات طالبان که در سال جاری که در هر ماه 200 یورش از جانب طالبان بر خاک افغانستان صورت گرفته که میزان 65 درصد افزایش را احمد رشید محاسبه کرده است و اذعان میدارد که در سال جاری 2412 ملکی از اثر حملات طالبان کشته شده اند که رقم 14 فیصد افزایش را نظر بسال پار نشان میدهد . همچنان است در مورد قوای بین‌المللی: در سال 2008 تعداد 295 نفر و در سال 2009 به تعداد 520 نفر از نیروهای خارجی که 75 درصد افزایش را در تلفات نیروهای خارجی نشان میدهد بیانگر آن است که طالبان در سال جاری که هنوز حدوداً دو ماه از آن باقی مانده است زیاده‌تر به نیروهای جنگی و برنامه‌های عملیاتی شان پیشرفت داشته‌اند .

از رهگذر ژورنالستانی که مانند احمد رشید و دیگرها که مسایل جیو استراتژیک را دنبال میکنند حرکت‌های طالبان با نحوه برنامه‌های که دارند یک قوسی را ترسیم میکند که دامن آن بطرف صعود میلان دارد و در چنین حالات گروپ‌ها و نیروهای جنگی ای که توانسته‌اند تا این اندازه در برنامه‌های شان حساب شده و دقیق و پر قدرت باشند اگر در مجامع بین‌المللی هم بخاطر صلح اشتراک کنند آنها در یک موضع مناسب و پر قدرتی جلوه‌نمایی خواهند کرد و این در حال است که دولت افغانستان توانسته است یک سپر نیم کیلومتری حتی در نزدیکی‌های ارگ ریاست جمهوری ایجاد کند و ما شاهد سه حمله مرگبار در همین نقطه در هتل سرینا - وزارت دادگستری و این آخری هم در بازار پر اذدهام چوک پشونستان (سینما آریانا - هتل بامیان در جوار

دو وزارتخانه های داد گستری و مالیه) بوده ایم . حال اگر احیانا طالبان به مذاکرات صلح موافقت کنند آنها از موضع نیرومند تری میتوانند صحبت داشته باشند .

علی رغم حملات مرگباری که در مقابل قوای خارجی و پولیس ملی و اردوی ملی گاه بگاه از جانب طالبان صورت می گیرد در روز های اخیر سال 2009 میلادی قوای ناتو و مخصوصاً انگلیسی ها و امریکائیان موجودیت قوای خودشان را و نگهداشت آنها در افغانستان مفید نمیدانستند ، چنانچه در این مورد صدر اعظم انگلیس (گوردون برون) که در کشور خود در مواضع انتخاباتی خود اقبال چندانی هم ندارد بر این بود که نباید جوانان انگلیس در افغانستان کشته شوند و وزیر خارجه امریکا خانم کلینگتن نیز اذعان داشت که باید نیروها از افغانستان کشیده شوند که این مسأله از جانب حلقهات روشنفکری افغانستان يك راهکار خوب تلقی شد . اما زمانیکه رئیس جمهور او بامادر مورد توأمندی ارسال عساکر تازه دم امریکایی در ظرف سال 2010 را که از جانب مجلس سنای آنکشور نیز پشتیبانی شد نتیجتاً ستراتیژی نظامی افغانستان از حالت جم شدن و بار بستن و خروج قوا نوید بخش يك ستراتیژی شدت عمل نظامی را در آینده برای دولت افغانستان امید وار کننده تلقی شد . هر چند که این مسأله هم ذهنیت طالبان را در مورد نحوه عمل شان و نزدیکی آنها در مناسبت های غیر نظامی را ظاهراً تقویت کرد و هم سایر نیرو های ناتو را بشمول نیرو های برتانوی قوت بخشید تا مواضع موجود شان را بهر قیمتی که است در حفظ داشته باشند . و این خود میرساند که اگر طالبان از خود انعطاف نشان ندهند با حملات قاطع و ویرانگر قوای ایالات متحده امریکا و ناتو مواجه خواهند شد که به طالبان سخت گران تمام میشود . از جانب دیگر دل گرمی طالبان به حلقهات سیاسی پاکستان بود اما حملات هواپیما های بدون سر نشین قوای ایالات متحده امریکا به طالبانی که در افغانستان موقعیت دارند این را می رساند که جبهات عقبی شان در حالت سرد شدن است چرا که پاکستانیها هرگز آرزو ندارند کشور یکصد و چند ملیون نفری شان به هرج و مرج کشیده شود . از جانب دیگر نهاد

های حمایت‌گر عربستان سعودی و اعراب خود درگیر جنگی ویرانگر در سرحدات خود با یمن که مشابهت به القاعده و طالبان دارد میباشد لذا آنها در سال جاری همینقدر خواهند توانست که گلیم خود را از معرکه بدر کنند .

اینجا در مقابل طالبان سه عامل عمده قرار میگیرد که بیانگر آن است که علی‌رغم پیشرفت‌های نظامی موجود شان در طی یکسال گذشته موقعیت جنگی خود را با پشت‌سرد شدن مدافعین عنعنوی شان را از دست بدهند و این در حالیست که آنها مجبور خواهند بود با نیروهای تازه‌نفس که با وسایل پیشرفته عصری آرایش یافته است مصاف دهند که هرگز این قدرت را نخواهند داشت ، لذا طالبان میخواهند با لطایف الحیل افکار بین‌المللی و دولت افغانستان را از مسیر جنگ بجانب دیگر تغییر دهند تا در مدتی که بدست می‌آورند از تاکتیک‌های جدیدی صف بندیهای خود را ادامه داده و مستحکم نماید .

اما آنچه پس منظر مذاکرات دولت افغانستان محسوب میشود از طیف ملی و مرغوبیت ملی بر خوردار نیست زیرا در بافت مذاکره‌کنندگان از عناصر ملی کسی اشتراك ندارند و لاقلاً با سران اقوام افغانستان نیز در این مورد مذاکره صورت نگرفته است و حتی این موضوع که مستقیماً به حقوق اتباع افغانستان که در قانون اساسی کشور بالای آن تأکید جدی وجود دارد و مسجل است و ارتباط میگیرد توصیه نشده است . چراکه طالبان در مدت سالیان گذشته خسارات جبران‌ناپذیری از رهگذر حملات هراس‌افگانه که جانهای هزاران نفر را گرفته است و همچنان موجودیت طالبان در مناطقی از افغانستان ساخت و ساز و رشد منطقه‌وی را که منجر به فقر کلی در جامعه گردیده است سبب شده که بطی گردد و یا هرگز ساخت و سازی نشود که آقای احمد رشید نیز در مقاله حاضر شان بالای این موضوع تأکید داشته‌اند .

احمد رشید در قسمتی از مقاله اش این سؤالات را مطرح کرده است: « آیا امریکا و ناتو آماده خواهند بود که با طالبان گفت و گو نمایند، یا این که مانند امروز دچار تفرقه خواهند ماند؟ آیا «کرزی» رئیس جمهور، از چنان اعتباری برخوردار است که در این گونه مذاکره های شرکت نماید و پای موافقت نامه بی که ممکن شکل بگیرد، امضا نماید؟ آیا آی. اس. ا. تقاضا خواهد نمود تا طالبان، این نیروی دست پرورده اش بار دیگر به قدرت دست یابد؟ آیا طالبان گزافه گر و سختگیر، که احساس پیروزی می نماید حتی به گفت و گو حاضر می شوند و در نتیجه القاعده را به خاک فراموشی می سپارند؟ یا این که هشت ماه دیگر را به انتظار می نشینند تا امریکاییان این جا را آرام آرام ترک نمایند؟»

وی در یک پاراگراف دیگر از مقاله خود از قول ژنرال مایکل فلین افسر بخش استخباراتی ناتو در افغانستان مینگارد: «طالبان» اکنون حاکمان «سایه پی» در سی و سه حکومت نشین از میان سی و چار تایش دارند. آنان در خدمت این جنبش در سطح ولایت ها اند و تلاش می نمایند تا مانع ابتکار عمل حاکمان مرکزی شوند. و این جنبش می تواند، و برای همیشه به این کار ادامه بدهد». و همچنان "فین" بر دست و پاچگی آمیخته با غرور استخبارات امریکا صحبت کرده است و اذعان داشته است که تمام نیروها، نهاد های جامعه مدنی، و غیره در مناطقی که طالبان استیلا دارند در شکست و خطر است.

در اخیر این افسر امنیتی ناتو اوضاع را وخیم توصیف کرده و با ادامه حالات وضع را برگشت نا پذیر خوانده است.

او در يك قسمت ديگري از نوشته حاضر اذعان داشته است كه: «جنرال «مك كريستال» فرمانده نيروهاي «امريكا» و «ناتو» به دو اهرم نيرومند (قدرت) دست رسي دارد: يكي كيسه پول به ارزش يك و نيم بيليون دالر براي دست زدن به ابتكار هايي در زمينه جلب «طالبان» و ديگري يك گروه از افسران انگليسي و امريكايي كه برنامه يي را براي به دست آوردن دل قوماندان «طالب» و ديگر جنگجويان، پس از آن كه حضور نيروهاي بيش تر «امريكا» ميدان جنگ را به نفع آنان دگرگون بسازند، در سر دارند. جنرال «مك كريستال» هنگام ديدار با من در آغاز ماه جنوري در «اسلام آباد» براي ياد آور شد كه به اين باور دست يافته است كه مي توان دل بسياري از «طالبان» را كه در ميدان جنگ اند به دست آورد. اين تلاش هاي مصالحه با «طالبان» از سوي «كرزي» كه سال هاي زياد است سران شان را براي مذاكره فرا مي خواند، پيش برده مي شود.»

بهر حال چيزي كه اهميت كلي دارد كيسه باز و پر توشه امريكا مي باشد اينطور فكر ميشود كه در مرتبه قبلي نيز رهبران طالبان را از اين كيسه نواله خورنده بودند كه در ظرف يك هفته طالبان با داشتن نظام دولتي يكپارچه و محكم بدون مقاومت، حاضر به ترك كلي کشور شدند و اگر اين بار هم امريكا از همين كيسه پر استفاده نمايد در کوتاه مدت ميتواند شر طالبان را خاموش سازد اما مرده ريك آنها يكي دو سال بعد باز هم مانند آب زير بوريا زمين زير پاي آمريكائيان را خواهند شست.

احمد رشيد در ادامه نوشته خود مي آورد: «به اين بجران از زاويه ورخ ديگر نيز مي توان نگاه نمود. با وجود پيروزي ها، چنين به نظر مي رسد كه «طالبان» به قله قدت خويش رسيده اند. آنان به مركز هاي پُرنفوس عمده

دست نیافته اند. و با در نظر داشت توانایی «ناتو» و به ویژه قدرت هوایی، فکر نمی شود که هرگز دست بیابند. در کشور، جنبش سراسری و مردمی مقاومت علیه نیروهای «ناتو» آن گونه که در «عراق» علیه نیروهای متحد وجود داشت، دیده نمی شود. بخش زیاد مردم کشور با آن که از حکومت «کرزی» و جامعه جهانی که توانسته اند زمینه انکشاف اقتصادی را فراهم نمایند، دل خوشی ندارند، هرگز خواهان بازگشت «طالبان» به قدرت نیستند. (و دولت موجوده را بر طالبان ترجیح میدهند) بسیار مردم به این باور اند که تا آن گاهی نیروهای جهانی در کشور وجود دارند، امید به این که وضع امنیت به تر شود و دیگر گونی نیکویی در زنده گی شان رخ دهد، ادامه می یابد.»

ولی هم احمد رشید و هم مردم افغانستان یعنی آنانی که با تاریخ این کشور سروکار داشته اند این را می فهمند که مردم ما یعنی (خراسان - سند - سیستان) که فعل و انفعالات شان از عناصر اقوام تمدنی خراسانی هستند این اقوام حدوداً دو صد و اند سال در مقابل حملات شدید و کوبنده فاتحین اسلام مقاومت از خود نشان دادند و هویت خویش را در این برهه زمانی نیز حفظ کردند که اینچنین پیش منظر تاریخی در هیچیک از کشورهای جهان تا حال به ظهور نرسیده است. معاملات اروپا و کشورهای محور بالای مسایل منطوقی در جنگ جهانی اول چند سالی بیش دوام نکرد، جنگ جهانی دوم با همان نیروی خورد کننده اش که 55 میلیون کشته جا گذاشت در ظرف چند سال محدود فروکش کرد و اروپا به حیات عادی خود ظرف سالهای ختم جنگ جهانی برگشت. شوروی هم که در اخیر دهه دوم قرن بیستم بقدرت رسید توانست تا دهه اخیر قرن بیستم عمر بیاورد ولی از جنگ و نا آرامی ها در افغانستان که به جنگ سرد پایان بخشید اکنون و در سالهای بعد هم امید رهایی از چنگال این نا آرامیها میسر نخواهد بود و آمریکا و کشورهای غربی این را باید پذیرند که با نیروها و دشمنان نا مرئی که با سلاح های آبدیده هراس افگنی قرن بیست و یکم مجهز میباشند مجبور هستند

دست و پاچه نرم کنند و یا اینکه شکست شان را در قبال همان تعهد بین المللی که بخاطر محو هراس افگنی از واشنگتن در دنیا براه انداختند و هنوز از کوچه های افغانستان بدر نشده اند بپذیرند . شکست يك جهان سراپا نیرومند و مسلح با موشك و هوا پيما و دهها هزار سر گلوله های استراتیژيك در مقابل يك قومی قرار میگیرند که سلاح شان بجز مسلسل عادی و خمپاره های تاریخ تیر شده چیزی دیگری نمیشد .

و اما احمد رشید در باره نشانه های آشتی مینگارد: «جنرالان «کریستال» و «پترایوس» هر دو به این باور اند که راه به پیروزی با دشواری رو به رو است . «اواما» در مورد وارد کردن شکست بر «القاعده» دید روشن دارد، اما، در مورد گفت و گو با «طالبان» تمایل بیش تر . او، در سخنانش که در ماه دسامبر در قرار گاه «ویست پوینت» ارایه داشت، به روشنی بیان داشت که او از تلاش های «کابل برای» ، باز نمودن درب مذاکره با آن عده طالبانی که دست از خشونت بر می دارند و به حقوق انسانی شهروندان شان احترام می گذارند،، به شدت جانبداری می نماید .

ما نیز منجیث يك شهروندان افغانستان که مدت پنجسال را تحت اریکه طالبان در زمان حکومت داری شان در افغانستان گذشتانیم از اعمال خصمانه طالبان این نکته همیشه و در نزد همه مردم هویدا است که طالبان هر چیز را برنگی که می بینند با آن برخورد دارند در نزد اونها که سیاه می بینند سرخ و سبز و زرد و خاکستری اصلاً وجود ندارد اگر داشته باشد تعریفی را که از طالبان داریم از نزد ما گم میکند ، چرا که طالبان اگر از سلاح دست بکشند ، به قوانین مملکت عمل کنند و حقوق شهروندی را احترام دارند و به حکومت موجود بیعت کنند همان نقش و تعریف طالبانی خود را از دست میدهند و منطقاً با ایچنین گروهی که همه چیز های

را که مورد پذیرش ما است پذیرند الزاماً موضوع بحث و مذاکره را منتفی میسازد . من منحیث يك شهر وند افغانستان به این باور هستم که هم دولت افغانستان و هم نیروهای بین المللی صرفاً آب را در اوښک می کوبند .

در اخیر باید به این نکته اشاره کنم که مردم ما دارای دو مرتبه یا بُعد شخصیتی هستند یکی ملموس و قابل دید و دیگر شخصیت پنهانی و پچیده ، این مردم از هر دوی آن کار می گیرند و من بخاطر اینکه امریکا کیسه پر از زر را به اشخاصی از طالبان نشان داده اند یکی دو مثال از گذشته نه چندان دور افغانستان می آورم .

زمانیکه کودتای حزب دیموکراتیک خلق در سال 1357 به پیروزی رسید ، دولت زمین های کشاورزی را ملی اعلان کرد و توسط فرمان شماره 7 برای بی زمینها و دهقانانیکه بالای زمین کار میکردند ، هشت جریب زمین آبی درجه اول و یا معادل آنرا توزیع کرد و این توزیع زمین به کسانی صورت گرفت که در شورای محل نیز عضویت اتحادیه های حزبی را تعهد کرده بودند . اما پسانها که جنگ های شبانه و حملات به ستاد های محلی حزب و واحد های حکومتی صورت میگرفت در نزدیکی های آن اجساد کسانی را یافتند که در جیب های شان کارت عضویت حزب و قباله زمین هشت جریبه پیدا شده بود در حالیکه خود بر ضد حرکت های ویرانگری ضد دولتی از جانب دولت و سپاهیان حزب کشته شده بودند .

در کابل در آن سالها دهلیز انتقال از زمین از طرق حیرتان تورغندی بکابل و هم از طریق دهلیز انتقال هوایی توسط هواپیما های ترانسپورتر شوروی يك پل دائمی هوایی بسته شده بود که محموله های آن از غذا و لباس تا همه لوازم بود که توسط کوپون و یا در مقابل خدمات ناچیز و یا اشتراك در يك برنامه گردد هم آبی و یا هم

رایگان و مجانی بصورت مستمر توزیع میگردید، این در حالی بود که دو عدد پایپ لاین تیل از حیرتان تا بگرام دو طرف سرک را بصورت غیر رسمی قابل استفاده میساخت و مردم بصورت کل به تیل مجانی دسترسی داشتند. ولی بر عکس همان ها (مردم) سلاح داشتند و شب هنگام در مقابل قوای شوروی و نیروهای داخلی دست به حملات مرگبار میزدند.

خلاصه اینکه مردم ما پول و هر گونه تحفه‌یی که برایشان ارزانی شود می پذیرند اما در باطن همان کاری را که در رگ و ریشه و سلول های بدن شان عجین است همان را انجام میدهند. لذا آن خوش باوری ای که آقای او با ما دارند مردم افغانستان این طور فکر نمیکنند.

در يك قسمت از نظریاتی که از طالبان در مورد استمرار فرماندهی طالبان از جانب پاکستان و آس ای خوانده میشود منمهم با آقای احمد رشید عم عقیده هستم زیرا مردم ما وقتی خود شان به هوای تازه رسیدند دگر هوای متعفن گذشته را استنشاق نمیکنند همچنین است در مورد رهبران جهاد افغانستان که با رهایی از زیر یوغ ای و پاکستان وقتی هوای وطن را استنشاق کردند بجز عده معدودی همه از حیطة حرکت های ستراتیژیک پاکستان استنکاف ورزیدند و فکر میشود که در مورد طالبان هم که در ساختمان شان از مجاهدین سابقه نیز وافر وجود دارد همین حقیقت صدق میکند.

آشتی و وفاق ملی:

سخنی که زیاد تر شنیده میشود، اما این سخن باوجود زیبایی و معانی نفیس خود در افغانستان هرگز بحقیقت قرین نبوده است متأسفانه اگر تاریخ چند سال اخیر کشور ملاحظه گردد میاردها روپل و دالر صرف پروسه آشتی ملی شده است حتی حکومت دکور نجیب الله موسسه ای بزرگتر از يك وزارتخانه را به

آشتی ملی توظیف ساخت و چه طلاهای شوروی نبود که در راه این آشتی ملی در بازارهای بورس جهانی بفروش رسید اما عاقبت وزیر دفاع خودش (افغانستان) از یخن آشتی ملی سر از کودتا برون کرد و در نتیجه هوا پیمای نظامی این کشور را به پاکستان نشانید . و آشتیگران همه در سراسر کشور بجان هم ریختند و همین آشتی ملی که فقط صرفاً در قالب يك مفهوم مقدس باقی ماند هرگز راهی در بین مردم باز نکرد . ولی حالا اگر این آشتی ملی که دولت ما از آن حرف میزند يك چیز نو و يك صحبت نو با چاشنی های نو باشد ما از آن آگاهی نداریم .

در پایان این مکث نظر خودم را اینطور بیان میدارم : تا مادامیکه به علایق و احساسات مردم بازی شود و اعتقادات شان خفه گردد .

تا مادامیکه فقر و بیچارگی و بیکاری از میان مردم برداشته نشود .

تا زمانی که فرزندان این کشور از دانش روز بهره نگیرند

و تا زمانی که بیگانگان به مقدرات این کشوری حاکمیت داشته باشند .

و تا زمانی که قانون کشور حامی و حافظ و جوابگوی سعادت مردمان کشور از غنی و فقیر نباشد این بازی

مضحک و سیاه نسل ها را یکی بعد دیگر به تباهی سوق خواهد داد و در خود خواهد بلعید .

¹ تعرض به دیموکراسی و رفاه، نوشته هنس پتر مارتین ، بر گردان : فریبرز جعفر پور ، نشر شده در کتابخانه انترنیتی - ketabfarsi